

Adab. Kabul
Vol.3, No.4, Hut 1334
(February 1956)

Ketabton.com



مجله ادب کابل

فهرست مندرجات

شماره مضمون	نویسنده	صفحه
۱- دهای هنری	بناغلی محمد قدیر تره کی	۱
۲- رنگا رنگ گلان	بناغلی پاینده محمد زهیر	۷
۳- بهاریه	استاد ملک الشعراء بیتاب	۱۴
۴- رزم و بزم	بناغلی محمد حسین بهروز	۱۵
۵- روانشناسی طفل	ترجمه دوکتور انصاری	۲۵
۶- غزل	بناغلی عنبری	۳۴
۷- غزل	عبدالعفو غرقه	۳۵
۸- غر شستان	بناغلی شهر ستانی	۳۶
۹- فن و طب	ترجمه بناغلی مجددی	۴۰
۱۰- سبزوار	بناغلی سا کا	۴۷
۱۱- هجویری	بناغلی الهام	۵۰



آدرس : مدیریت نشرات فاکولته ادبیات
شهر نو، کابل، افغانستان



ادب

علمی، ادبی

مدیر مسئول: عبدالعفو غرق

صاحب امتیاز: فاکولته ادبیات

شماره (۴) سال سوم حوت ۱۳۳۴ - رجب ۱۳۷۵ - فروری ۱۹۵۶ - نمره مسلسل (۹)

محمد قدیر تره کی

از مباحث آرت و هنر

دهای هنری

عزیزم مدیر مجله ادب! اجازه بدهید درین نوبت مضمون مجله زیبای شما را تخصیص بیک موضوعی بدهم که گمان دارم در نزد اهل ذوق خالی از دلچسپی نباشد. این موضوع (دهای هنری) است. درین جا کلمه هنری بجای (آرتستیک) استعمال شده و لهذا ممکن است آنرا (دهای آرتستیک) هم گفت. شما می بینید که در بعضی از موارد آثار برخی از صنعت کاران و هنرمندان را (داهیان) میگویند. درین جا از همه او لتر باید کلمه (دها) تفسیر و معنی کرده شود. بشها دت تمام علماء و فلاسفه عالم لیونارد داونسی، میکلائز، گوئیته، بتهون و امثال این هادر صنعت و دکارت، ناپلیون و پاستور علی الترتیب در فلسفه، عسکریت و طب داهی بودند و آثار ایشانرا داهیان میگویند. علامه بارز و فارق

دها و لودیت و تنوع و کمال نسبتی اثرات آن میباشد ، یعنی یک شخص داهی ذریعه همان دهای خدا داد خود در رشته خویش اثر و یا اثراتی بیرون میدهد که در نوعیت خود منحصر بفرد و در برابر اقران و رقبا سرآمد باشد و یابۀ عبارتۀ دیگر یک شخص داهی و نابغه چنان آثار ، حرکات و افکاری بوجود میآورد که موجب حیرت دیگران باشد .

پس از آنچه گفته شد معلوم میشود که دها استعداد لیاقت و امتیازی است خدا داد که به خیلی کم از مردم و در خلال سالها و قرن ها داده می شود . و این داهیان چنان اثراتی از خود بیرون میدهند که تا آن روز مثل آن ها دیده نشده باشد ، این اثرات موجب حیرت آنها می شود و حتی بعضی از آنها مواجه با عکس العمل بد مردم عادی میگردد از همین جاست که ما رکب پروست میگوید : یک اثر داهیه اگر در عصر خود بواسطه پستی سویه زمان نتواند موفقیت و مقبولیتی را که شایسته او است حاصل کند اخلاف و اشخاصی را که او را تقدیر کنند بالذات خودش بوجود میآورد . معنی این گفته اینست که اثرات بزرگ و داهیه که بلند تر از سویه عصر و زمان خود میباشد کم کم پرستشکار ، مقلد و پیرو پیدا می نمایند و روزی بمقبولیت کامل میرسند و اینک این مردم اخلاف همان اثر و صاحب اثر می باشند که کارت زمانی اثر معروف خود را بعنوان (نطق در طریقه درست بکاربردن اصول) انتشار داد جز چند نفری دیگران برو میخندیدند و پیروان او را استهزا میکردند ولی در عقب آن دیده شد که این اثر راه نوینی برای فلسفه و علم باز کرد که حتی همین الان نیز به نقش قدم او و مکتب دیسکارت و دکارتیزم راه میروند .

ژان ژاک روسو وقتی کتاب مقاوله اجتماعیۀ خود را نوشت او را دیوانه میگویند ولی زمانیکه او مرد عدد اخلاف و باز ماندگان وی باندا از هزارت کرد که حتی میتوان تشکیلات امروزه دنیا را باین قطر و حجم چشم خیره کن نقش قدم همان مرد دانا گفت . در همین جاست که یکنفر عالم جمال (استیتک) آلمانی که میرگراف نام دارد :

معتقد است که : صنایع و آرت امر و ز بهترین معرف و مفسر صنایع و هنرهای زیبای قدیمه می باشد .

آثار داهیانه را بهر اندازه بیشتر مطالعه کنید و یا زیاد تر در آنها از راه بصری یا سمعی و غیره تحقیقات بنمائید بهمان اندازه معنی ، ماهیت و مزیت ایشان بشما منکشف تر می شود و چنان تصور می نمائید که اثرات داهیانه دورهای حیات و استحالات دارند و باذوق و قریحهء هر عصر و زمان مطابقت و موافقت بهم میرسانند .

بردارید حافظ ، بیدل و سعدی را بخوانید و یا بروید در واتیکان کالیسای بزرگ سن پیر را مشاهده کنید به بینید بعصر و زمان تعلق ندارند و شما را بعد از قرن ها تسکین میدهند مثلاً کیست این بیت مولانای بلخی را بخواند و نجوشد .

هزار جهد بگردم که سر عشق بپوشم نبرد بر سر آتش میشدم که نجوشم
آثار داهیانه و یا بعبارت دیگر محصول دست و دماغ ژنی ها و عباقره را
مردمان و ابنای هر عصر و زمان به تناسب معتقدات و امیال و عوامل روحیه و ذوقیه خودشان می فهمند و تعبیر میکنند مثلاً آن دو بیت پر از طمطراق و کاکهء مولانای روم را که برای کلاهای کج و موی های ژولیده و پرگرد و خاک شمس الدین ، صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی انشاد نموده بود .
هوشم نه برادران و خویشان بردند این کج کلاهان موپریشان بردند
گویند چرا تو دل بایشان دادی ؟ بالله که من ندادم ایشان بردند
امروز مردمان عصر و زمان ما به موهای اتو کرده و گیسوان ژولیده و کلاهای مود پاریس تعبیر و توجیه میکنند .

از همین باعث است که اروپائیان این قبیل اثرات را (لایموت) میگویند و برای آنها ابدیت و دوام قائل می شوند و فردوسی نیز شهنامهء خود را برای زبان فارسی بنائی ساخته است که از باد و باران گزند ندارد .

برای یکنفر داهی تنهاها کافی نیست بلکه باید باها و عبقریت عناصر دیگری

هم ضم گردد یعنی شخص داهی باید دارای معلومات و تجارب کافی هم باشد و در عین حال سعی و عمل متمادی و خستگی نا پذیر لازم است تا یک اثر داهیانه بمیدان برآمده بتواند و حتی هستند علمای مانند بوفون که میگویند: ده عبارت است از یک سلسله صبر و مساعی متمادی.

یک انسان داهی و نابغه در اطراف ماهیت و چگونگی سیر حیات انسان، حیوان، جماد و سایر موجودات خداوندی دارای اطلاعات و نفوذ نظر کاملی میباشد. برای اینکه آن شخصی استعداد خدائی بر کسب همه چیز دارد و لهذا هر دقیقه و ثانیه زندگی باو در اطراف معلومات متذکره فوق درس غیر قابل فراموشی میدهد. گریویکی از متفکرین و ارباب نظریه در عالم زیبایی و جمال را عقیده برین است که :-

«دها شکل خارق العاده و بسیار شدید عطوفت و الفت (سمپاتی) است که شعلهء عشق حقیقی و رابطهء جمال معنوی را در داهی بیدار میکند و داهی بذریعهء آن می تواند اثر بدیعی ایجاد و دنیای نوی بوجود آورد و یا بعبارهء دیگر دها قدرتی است که انسان را استعداد بی مانندی جهت دوست داشتن و محبت بجمال می آموزد و به انسان تلقین میکند تا در هر چیز پهلوهایی مستحسن و خوبی را دیده و عشق حقیقی را در نهاد داهی بیدار کند.»

اکثر مساعی داهی ها و نوابع مرکبی از فعالیت های شعوری و غیر شعوری میباشد. و این قسمت سعی و عمل غیر شعوری آنها بابتداع و اختراع منجر میشود و حتی بعضی ها عقیده دارند که ارباب دها را شوق طبیعی آنها بابتداع و اختراعات محیر العقول رهنمونی میکند و لهذا آنها آثارشان را مانند اینکه چطور آشیانه های خود را میسازند بوجود می آرند. گویته میگوید من وقتی ورترا را نوشته و ختم کردم و بعد از آن بروم و رنمودم بحیرت افتادم و باور نمی کردم که این اثر من باشد. گویا باین صورت گویته میخواست بفهماند که ورترا و در عالم سیر فی المنام نگاشته شد.

رومانتیکهای آلمان دها را قوهء طبیعت میدانستند و میگفتند نبوغ و دها هم مانند طبیعت قدرت دارد از هیچ چیزی ایجاد کند.

بعضی از علما در بین دها و جنون رابطهء یافته اند و گفته اند دها نوعی از (نووروز) میباشد در این فکر بسیاری از علماء اشتراك دارند از قبیل عالم مشهور امراض عقلیه فرانسه Lelute و مورو و تور عالم مشهور جنائیات ایطا لوی لومبروز و این فکر را خیلی واضح و مفصل بیان کرد و گفت دها در زمرهء گروپ صرعه می آید و آنرا نوعی از امراض روحیه و عقلیه حساب می کنند. و لهذا برای آنها بعضی دلایلی ذکر مینماید که ایشانرا بعدم انطباق با محیط، عصبیت و غیره متهم میسازد. همچنان عالم دیگری که اصلا یهود بود و ما کس نورداو نام داشت برای عبقریها چنین او صاف و خصایصی ذکر میکرد و او هم مانند لومبروز و بلکه شدید تر از آن نواقص و کوتاهی هائی را در شان دهات میجست. و حتی غلو و مبالغه این عالم در این مورد باز اندازهء زیاد بود که او را علمای دیگر (شارلاتان علم) نامیدند.

این گفته ها در بارهء دهات و اهل ژنس و نبوغ هر طور میخواهد باشد مادران اشتراك نداریم زیرا در نظر ما دها و دیعهء خداوندیست که بهر که خواسته داده و محصول یا معلول مرض و نقص طبیعت نمیشود. و دلیل آنهم این است که شخصیتهای دیوانه و مجنون چطور ممکن است آثاری بیرون بدهند که عقول مردمان عادی از دادن نظائر آن محروم باشد؟

بعضی از علماء میخواهند دها را اثر محیط اجتماعی بدانند و بگویند که حوائج محیط اجتماعی بعضاً مسبب پیدایش ارباب نبوغ در همان رشتهء که محیط بدان احتیاج کاملی داشته است میشود. اگر این تلقی قبول کرده شود در انصورت تاثیر فردیت اشخاص صاحب آثار از بین میرود و از یک عنصر مهم دها که شخصیت داهی است اندکار بعمل می آید. علمائیکه با این عقیده همراه نیستند میگویند دها محصول محیط اجتماعی نیست برای اینکه داهی در یک مسافه زیاد پیشتر از محیط

خود واقع می‌باشد و بین او و اکثریت جامعه ایده متجانس موجود نیست. رویهم‌رفته با علم و فلسفه موجوده نمیتوان بحقیقت و ماهیت دها پی برد زیرا این موهبه، پسیکولوژیک را که عبارت از مخیله‌داهی و اثر داهیانه می‌باشد امکان ندارد از نقطه نظر پتالوژی و پسیکولوژی توضیح و معرفی نمود. درینصورت چیزیکه با علم و عرفان موجوده میتوان درین زمینه قضاوت نمود و فکر کرد همانا این است که در مقابل آثار و عظمت فکر و قریحه ارباب دها آفرین گوئیم و آنها را از نقطه نظر خدمت و تاثیریکه در اجتماعات بشری نموده و مینمایند قدر کنیم زیرا وظیفه ما مردمان عادی در مقابل خدمات این بزرگان علم و تمدن جز ابراز حسیات احترام و قدردانی نیست. برای این که دهات عظمت و جمال را که منجر به خیر و فضیلت می‌باشد بیرون میدهند و قدردانی در مقابل آنها محبت بعظمت، جلال و جمال است که حب خیر هم جز این نیست و کمال انسانی هم اینک در همین نکته پنهان می‌باشد.

هفته دیگر

هفته دیگر زسعی ابر مروارید بار

آورد شاخ از شگوفه عقد مروارید بار

گاه باد از عارض گلین بر انگیزد نسیم

گاه ابر از طره شمشاد بفشانند غبار

خطه باغ از ریاحین سبز و چون خط دوست

گوشه شاح از شگوفه پر زرد چون گوش یار

غنچه را از خوشدلی در پوست کی مانند مجال

باد را از خر می در جام کی باشد قرار

«سید حسن غزنوی»

(۷)

پ ، م ، ز هیر

رنگارنگی گلان

د ښائسته پسر لی د را تگ په شپو او ورځو کښی هر څوک د طبیعت
 پرو دا یو او د قدرت په صنایعو تحسینونه وائی او هر څوک ددی شپو
 او ورځو مناظرو ، آب و هوایو بیا ئی او ښایسته ته چه نری دوباره ژوندی
 کوی او نوی روح او تازه کالبد وربخښی حیران او دیوه مین په شان ورته
 ناقراره وی . هر څوک ودی ښائسته فصل ته چه د نری ښکلی شهي ده
 مر حبا او مقدم ته ئی دخپلی هستی او مستی په اندازه ښه را غلی او هرکلی کوی .
 یو ورته نیالگي ایزدی ، بل ورته صفائی کوی ، دریم ورته گلزار جوړوی
 ما لپار ښ ورته ښایسته لوی ، بزگرو ورته مځکی یوی کوی ، ځوانان او پیغلی
 ورته ناڅی ، شاعران ورته خوژی بدلی وائی .
 هرچیری ، هرشی او هر څوک په رازراز ژبو په دول دول نغو او ترانو
 او وینا واستقبال ځنی کوی .
 موز هم چه بل څه بیله څورنگا رنگه گلان نه لرو ددی ښکلی شهي واستقبال
 اود ادب د گلزارو ښایسته څو گلان ښیندو ، څو دا گلان د پسرلی د ښو او
 ښایسته گلا نوسره یو ځای اود پسرلی د گلوگیډی جوړه کړی .

. * .

د ز هیر له ژرو پانو نو څخه - ﴿د گلباز هیله﴾

د زړه په سوده کښی می د نرگس گلان چه ستا دسترگو تمثال پکښی بریښی
 را تول کړی دی څو یو ځنی واخلي .
 دعوا طفو په کواره کښی می د گلابو گلان چه ستا د ښایسته رخسار ممثل دی
 را غوند کړی دی څو یو ځنی غوره کړی .

دا حساساتو په کیشی کښی می سنبل چه ستا د زلفو په شیر دی را تول کری
دی خو بوخنی وا خلی.

دهیلو او آما لو ، دمینی او محبت په گتوری کښی می دیاسمن ، نستر ن ،
غاتول ، ریدی ، ریحان ، را غوند کری دی خو بوخنی
وا خلی.

وا خله ، یو گل وا خله ! ! ! ! پدی کری کښی چه تول جهان گلزار او تمامه
نری له ازهارو د که ده ، په دی ورڅو کښی چه سمه او غر ، باغ و راغ ،
چمن او انجمن ، بوستان او گلستان دگل له جوشه او دبلبل له خرو شه ناخی
یو گل وا خله .

دگل باز زړه مه ماتوه ، دگل باز دامید مزی مشلوه ، دمین زړه مه خپه کوه
دا گلان ستا دپاره دی
دا گلان ارزانه دی
بهائی زیاته نه ده

څکه بهائی ستا مسیده ، ستا دیدار ، ستا خواخوژی او ستا دی .
دا مراوی او ژر گل ، دا زهیر او خازه گل چه زما دمینی او هیلو په بن
کښی غوړیدلی او زما د عشق د گلبن شکوفه ده او په تولو گلانو کښی یی ستا دیدار
دپاره سر را پورته کری دی ومنه .

بوی ئی کره ، وائی خله ، ورته وگوره ، ورته وځانده . زړه به ئی دخپل
بناسته او سره رخسار په ښکلی رنگرنگت کره او وجود ئی په خپل دیدار ،
کتواو خواخوژی تازه کره داده دگل باز هیله .

.

دشیلی له مرغلر و څخه — ﴿دمینی فلسفه﴾

ولی درو دوسره غاره په غاره او غیز په غیز کیزی .
اورو دونه ددریا بوسره

ته پخپله پوهيزی ، بادونه په بڼایسته او شکلو لگیدو او چلیدو د اور یخو سره
لوبی کوی .

په نری کښی هېڅ شی یوازی نه دی .

تول شیان:

اوس چه اسمانی قانون زه اوته سره یوځای کړی یو .

ولی زه اوته سره جلاواوسو .

دجگوبو تو مچه پر سیور و باندي وگوره .

دخپو غاړه په غاړه کیدو ته څیر شه .

بیانو دگلانو بڼایست او غرور در په زړه کړه .

لمر پر نری څلیرزی او نری په خپل غیز کښی نیسی .

سپوږمی داوبو مخ بڼکلوی .

مگر تولی دامچی او بڼکلول څه قیمت لری او څنگه ارزی .

که ته ماونه بڼکلی اومچ می نه کړی .

• • •

دتا گور له گلانو څخه - ﴿دیوه﴾

دجگوو بڼو په منځ کښی درود پر غاړه می وروپو بڼتنه ځنی وکړه :

پیغلی نجلی! په دی دیوی سره چه تر پرونی لاندی دی نیولی ده

چیری ځی ؟ خونه می تیاره اوتشه ده ، څوک پکښی نشته .

دیوه دی وماته په پور را کړه.....

توری سترگی بی راوارولی اومخ ته می وکتل اووی ویل:

ر اغلی یم تر هغو چه دلمر وړانگی اوپلوشی په غربی افق کښی ټپی شی

زمادیوه درودځانی پر اوبو ولامبی .

یوازی اوتک وتنهادجگوبو تو اوو بڼو په منځ کښی ودریدم اوددی ددیوی

لرزانه رڼا می چه بیځایه داوبو پر مخ بریښیده اوروا نه وه وکتله .

دشپی دلومری شومی په چپه چپائی کښی می پوښتنه ځنی وکړه .
پیغلی نجلۍ! تولی دیوی لگیدلی اوروښانه دی ، ته دخپلی دیوی سره
چیرته ځی ؟ خونه می تیاره اوتشه ده ، څوکه پکښی نشته دیو دی وماته په
پور را کړه ...

توری سترگی ئی را وارولی او په تردد راته ودریده وی ویل :
زه راغلی یم خو خپله دیو ه اسمان ته هدیه کړم .
و دریدم او ددی دیو ه می چه په تشه فضا کښی بیځایه لگیده ولیدله په تروزی می
کښی می په نیمه شپه پوښتنه ځنی وکړه :
پیغلی نجلۍ ! داچه دیو ه دی وزره ته نژدی نیولی ده څه مقصد لری !
خونه می تیاره اوتشه ده ، دیو ه دی وماته په پور را کړه
یو ه شیبه ودریده او فکر ئی وکړ .

په تیاره کښی ئی راته کتل او وی ویل .
راغلی یم خو دخپلی دیوی سره دښار د دیووله ښادی او خوشحالی څخه
برخه واخلم .

و دریدم او ددی کوچنی دیوی ته می چه بیځایه د دیووتر منځ ور کیده کتل .
د پخوانی روم د لوی شاعر تحفه - ﴿تیرید ونکی ژوند﴾
(دهوراس اثر)

دژمی او واورۍ دوره تیره شوه ، واینه په دښتو کښی او پانی اوڅا نگی په
ونو کښی پیدا شوی درودخانی څپی بیا په رود او دریابو کښی په غور څنگ شوی ،
بیاد څنگلو ښکلاوی په څنگلو او کښتو کښی په نڅا شوی .

وگوره! زمانه تیریزی ، تاپو هوۍ چه نه ښائی دجاو دانی شیانو هیله ولری ،
دپسرلی نغمه او وزمه دژمی دسپیلو او سرو باد وپرځای کښینی ، سورد و بی
دښکلی پسرلی د شگوفو ځای نیسی څولز موده خپل ځای دمنی و میو و ته و سپاری
او بیا دژمی وار راسی .

سره لندی هر پسر لی دوباره طبیعت روح او لحان ور کوی، هره نوی میاشت
 زره میاشت دزر و خخه هیروی.
 مگر موز همدغه چه یو و اروتیاره تانوبی ته و لار و بیانه راخو خکه بیله دی چه
 ز موز خخه یوه تیاره او دوره پاته شی بل شی نه پاته کیزی.
 بی خایه او بی گتی او دسبا په امید مه اوسه، دکوم شی خخه پوهیزی چه سبابه
 ستا دخرخ او جمعی په حساب او دفتر کنبی و لیکل شی؟ یو وار چه تقدیر خپل قطعی
 حکم ستاپه باب کنبی صادر کړی بیابه بیا بی، مقام، صولات او فصاحت
 هیخ یوستا په درد و نه خوری، هغه وخت هیخو کستا گریوان د مرگ له لاسه
 نه شوای ژغور لای. نو بیه داده چه . . .

• • •

د شکسپیر له اشعار و خخه - ﴿صبح کاذب﴾

ماته هغه سترگی چه د سپید و داغ او دسهار د سترگی په شان دی بیه نه ښکاری
 اور اباندی گرانی نه دی، داسی سترگی باید و نه وینم او غوارم چه را خخه
 لیری وی.
 هغه ښو ندان می چه په هغو سره د درواغو د قسم شیرینی خوری او دهغو په ښور و لو
 سره و عده خلافی کوی نه دی خوشا وندی دچا په نصیب او برخه شی.
 نوز ما مچی بیر ته را کړه
 زما مچی چه دمینی اور ښتیا نخبه وه بیر ته را کړه
 خکه هغه مینه چه بیخایه او په درواغو او درو حی وی خوشی ده نو باید خوشی شی.

• • •

دانا کر ثون له گلانو خخه - ﴿دم غنیمت و گنه﴾

دښو و ښو پر مخمل پروت او د طبیعت د گلانو او و دایو سره بوخت یم، ای مینی!
 راشه نن می ساقی شه او خو پیالی دی را کړه.

و گوره! ژوند تیریزی، خوورخی وروسته هلبوکی به موخاوری او خاوری
 به مودنور و پرپینولاندی وی، هغه وخت یا دو بو دموبی گتی او افسوس او حرمان
 موخوشی او بیخایه دی که غواری عطر را باندی و پاشی، ننیی را باندی و پاشه که
 غواری پر قبر می گلان کنبیز دی اوس یی را باندی و بنینده، که غواری خویش
 می کری، شهی می اوس دخنکه سره کنبینوه، خککه معلومه نه ده چه سبابه دمرو
 سره یو خای بم او که دژوند یوسره.

که غواری دغم او بشکی می له مخ خخه پاکی کری، نن بی پاکی کره. سبافایده
 نه کوی

. . .

دملئاگروس له نغمو خخه - ﴿پیمان﴾

دشهی په ولولوز لقموی دی قسم وی

دبنکلو او بنا یستوپه معطر بوی اوزیبا عطر می دی چه خوب دسترگو خخه وری
 قسم وی

په هغه دیو می دی چه مینانود زهیری او دبقراری او ژرا شاهده ده قسم وی چه
 دژوندانه خخه تربوه نفس او دنری ددقایقو خخه تربوه دمزیات شی را نه دی پاته
 ای مینی! پری می زده چه لرت لزه یوگری دخیای په میل او یو نفس دزره په
 غوښت تیر کرم.

خوبه دغه یوگری او یو نفس کښی دشهی په ویاړنه یوه نغمه
 ووايم.

. . .

د غرب له گلانو څخه - ﴿خوږ پسرلی﴾

خوږ پسرلی ، د کمال د فصلو سلطان دی . هغه وقت چه گلان غوړیږي
 نجونی په دله دله ناڅی ، ژمی اود ژمی سیلی ورکی شوی دی ، په معتدله هوا
 او ښکلی پسرلی کښی ، گلان غوړیږي ، مرغان چغیږي ، اوبه بهیږي ، هرشی
 ژوندی کیږي . شپانه په زړه وړونکو نغمو شپیلی و هی ، غاتول ، گلاب ، نستر ،
 شگوفه ، بنفشه اوداسی نور په خپلو وږمو مستوی .

شنه او بخملي واښه مو پښی رامچوی ، مینان دخپلو شهيو ولیدو ته هڅه کوی .
 لاس وپښی و هی . پیغلی او نجونی ریډی او غاتول په زلفو کښی و هی اولمر ته
 گړزی اود لمر د پلوشو اور ښا څخه استفاده کوی هر چیري راز راز نغمی
 زموږ غوږونه اوزروږنه راخوښوی .

واه ، واه پسرلی ، واه واه د پسرلی نغمی

رباعی

زانروز که عشق باتو کردم آغاز در دام بلا ماندم در دام گداز
 هر ناز که دانی میکن ای مایه ناز دانم که چو من زبون بکف ناری باز

* * *

تا بود روزی مهر لاف من و تو در خواب ندید کسی خلاف من و تو
 چون تیره شد اکنون می صاف من و تو مادر نه بهم برید ناف من و تو

* * *

تا بنده شد از هوا قرین هوسی جز ناله زبنده بر نیاید نفسی
 فریاد رسم نیست بتا جز تو کسی فریاد زدست چون تو فریاد رسی

* * *

ای آنکه ز من بتو بدی گفت کسی بر کشتن من خوبتر کردی هوسی
 زین کار همی نیایدم بک کسی صد کشته چو من به که تو غمگین نفسی
 (حکیم ازرقی هروی)

بهاریه

استاد ملک الشعراء بیتاب

بهار آمد و شد تازه باغ و بستان باز
 بهار آمد و بهر نثار بر سر گل
 بهار آمد و آمد زمان قلبه کشتی
 بهار آمد و چون میکشان پیاله بدست
 بهار آمد و بیگفتگو گل سوری
 بهار آمد و همچون رخ نکور و بیان
 بهار آمد و بهر تفرج و تفریح
 بهار آمد و گردید گرم بزم سپورت
 بهار آمد و شد عهد رخصتی سپری
 بهار آمده ای باغبان چه بیرحمیست
 بروی شاهد گل چشم بلبل گلزار
 ز آب آتش گل میشود فروزان تر
 بصحن باغ که جا کرده بود زاغ وزغن
 بخواب در شب باران نمیگذارند
 برای دوده نشینان بینصیب ز باغ
 بو صف گل که بدل خار خار او دارد
 روند سیل صفت زائران مزار شریف
 دل فسرده من از فشار سردی دی
 سه ماه مهر بما وضع سر دمهری کرد
 ز بعد آنکه خرف گشته بود و سرد مزاج
 فصول اربعه دائم به آمد و رفت است
 بهار عمر چو دریافتمش خزان هر دم

بیا بر غم شتا جام عیش بستان باز
 چه خوب گشته گهر پاش ابر نیسان باز
 که ز یربوغ کشد گاو مرد دهقان باز
 عروس گل شده سوی چمن خرامان باز
 بروی ماشده چون لعل یار خندان باز
 شکفت لاله چه نیکو بکوه و دامان باز
 روند خلق سوی گل بهار و پغمان باز
 بخیز و جست نشاط است گوی و چوگان باز
 بشوق و ذوق بمکتب روند طفلان باز
 که بهر ما نگذاری در گلستان باز
 بر نگ آئینه گردیده است حیران باز
 نموده است عیان قطره های باران باز
 گرفت موقع خود عندلیب خوشخوان باز
 ز بسکه ناله کنان میرسند مرغان باز
 کند ریاچ پراکنده بوی ریحان باز
 قصیده ها کند انشاء هزار دستان باز
 که کرده موج گل سرخ سخت طوفان باز
 بیباغ و راغ بکن در دخوش در مان باز
 هزار شکر که شد گرم روی و تابان باز
 جوان بقدرت یزدان شده است گیهان باز
 ولی چو رفت ز دنیا نیاید انسان باز
 چه ممکن است که یابی طراوت آن باز

بیا جوان بعبث عمر خویش صرف مکن
 و گرنه میشوی بیتاب سان پشیمان باز

محمد حسین بهروز

رزم و بزم

نظامی گنجوی شاعر معروف و مثنوی سرای مشهور سده ششم هجری در جمله خمسه خود کتابی بنام سکندرنامه دارد که در سال ۵۸۷ هجری قمری تالیف شده و شامل بدو قسمت شرفنامه و اقبالنامه (خرد نامه) میباشد .

شرفنامه یک اثر رزمی بوده در خصوص لشکرکشی ها - جنگها و فتوحات اسکندر برشته ی نظم درآمده و صحنه های خونین پیکار را به بهترین وجه ترسیم و تمثیل میکند . با آنکه این اثر سراسر از زو خورد ، گیر و دار ، پر خاش و کارزار بحث میراند ولی در آغاز هر داستان شاعر شیوا بیان یادی از شادی و سرور کرده بزم میخواند و عشرت آرزو میکند می میطلبد و معشوقه میجوید . (۱)

اگر در ابیاتی از غرش کوس تندر خروش ، بانک جرس و جلاجل - شورش گاودم و بوق آواز و وثینه طاس و خر مهره و آوای دهل و تبیره ذکر میکند و آهنگ نای و صدای شیپور را سورا سرافیل میخواند و میگوید :

بگرید کوس (۲) از در شهر یار جهان شد ز بانک جرس (۳) بیقرار

(۱) هاتفی هروی که تیمور نامه خود را پیروی از سکندر نامه ، نظامی سروده است نیز این رویه را اختیار کرده است باین تفاوت که نظامی در آغاز داستان خطاب بساقی کرده می میطلبد ولی هاتفی در آخر داستان خطاب بساقی و مغنی میکند و مطلوب خود را اظهار مینماید .

(۲) : - کوس :- نقاره بزرگ سعدی میفرماید :-

تانشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح یا از سرای اتابک غریو کوس
(نا گفته نماند که اکثر این لغت ها به معانی زیاد استعمال شده مورد استعمال بسیار دارند ولی مابه آنچه درین ابیات از آن مراد است سروکار داریم نه بادیگر معانی آن .)

(۳) جرس :- زنگوله و درای ، اجراس جمع آن .

تبیره (۱) زنا از خارش چرخ خام لویسه (۲) برافگند شب را لگام
درآمد بشورش دم گاودم (۳) بخنبک (۴) زدن خام روئینه خم (۵)
زروئین دژ کوس تندر خروش بد ژهای روئین در افتاد جوش

• • •

زخر مهره (۶) ها مغز پرداخته زمین مغز کوه از سر انداخته

(۱) تبیره: - دهل کو چکیست که میانش باریک و دوسرش پهن باشد رود کی
در کلیه و دمنه گوید.

پس تبیری دید نزدیک درخت هر گهی بانگی بجستی تند و سخت
(ص ۲۱۱ ج اول تاریخ جلال همائی)

(۲) لویسه: - ریسمانی که وقت نعل بستن پوز اسپ را بدان پیچ دهند:
(شمس اللغت)

(۳) گاودم: - باوا و موقوف و دال مضموم نای رومی که بصورت دم گاو
سازند و در وقت جنگ نوازند و آنر انقیر و شیپور نیز خوانند. (شمس اللغت)

(۴) خنبک: - بالضم و بای مو حده مفتوح برهم زدن کفهای دست بنوعی
که آواز باصول بر آید و هم خروش و سرود زدن. (غیاث اللغت)

(۵) روئینه خم: - کوس مثل خم که از تنج ساخته شده باشد و در روز جنگ
و اعیاد در دیوان پادشاهی نواخته می شود.

(۶) زخر مهره: - مهره سفید نوعی از بوق و نفیری که در حمامها و بازی
گاهها و آسیاها نوازند. و زخر مک و مهره های بزرگ کم قیمت که برگردن
خربندند. و خال سفیدی که در چشم مردم افتد و نابینا گردد

(فرهنگ نفیسی ص ۱۳۵۳)

ز بس شورش بوق (۱) و روئینه طاس (۲) بگر دون گردان در آ مد هراس
زنای دهنده بر آ هنگ دور گمان بود کامدسر افیل و صور

• • •

شعبهای (۳) شیپور ز آ هنگ تیز چو صور سر افیل در رسته خیز

• • •

جلاجل (۴) زنان از نواهای زنگ بر آورد خون از دل خار ه سنگ
در ابیاتی دیگر نغمه نای و نی بامی رخنه می خواهد و با آن رفع محنت
میکند شربت جانفزا می طلبد و بساط غمی در می پیچد نشاط می آورد و از غم
جانگزا دوری میجوید می یاقوتی و جام سفالی آرزو میکند و میفرماید :-

بیا ساقی آن جام رخنه می بسکف گیر بانغمه نای و نی
میی کوبه ستوای میخوارگان کنند چاره کار بیچارگان

• • •

بیا ساقی از خود رها نیم ده زر خشنده می روشنا نیم ده
مبیء کوز محنت رهایی دهد با آ زردگان مومبائی دهد

• • •

بیا ساقی آن شربت جانفزا بمن ده که دارم غم جانگزا
مگر چون با آن شربت آرام نشاط غمی چند را در نوردم بساط

(۱) بوق :- کرنای که بزبان هندی بهیر گویند . (لطایف اللغت)

(۲) روئینه طاس :- کوس خور دیکه از روئین ساخته شده باشد.

(۳) شیپور :- بالفتح و بابای فارسی مضموم نای رومی که در حر بگاه نوازند.
(شمس اللغت ص ۲۷ ج دوم)

(۴) جلاجل :- آلتی بوده بیضوی الشكل ۳۵ و جب که آواز مزعج عجیبی
داشته است . (ص ۲۱۲ ج اول تاریخ ادبیات جلال همائی)

مگر در شمس اللغت ص ۲۵۴ ج اول چنین نوشته شده است :

جلاجل بالضم رنگهای چند که در چرم د وخته بر اسپ و شتر آویزند.

بیا ساقی آن آب یاقوت وار در افکن باین جام یاقوت وار
 سفالینه جامی که می جان اوست سفال زمین خالکریحان اوست
 و یا اگر در جایی از ترنگا ترنگ تیغ و کوفتن گرز بر زمین و بالاشدن گرد و غبار
 بر آسمان از خدنگ و جوشن و تیر و کمان، از کمند پیچ پیچ و زنبوره تیز نیش،
 از ضر بهای سنان و فشافش تیر پران - از خسته شدن رنجیدگان و آه و ناله
 نیم کشتگان یادی میکند و میگوید:

ترنگا ترنگ در خشنده تیغ ز ماهی ورقها بر آورد میغ

* * *

ز بس کوفتن بر زمین گرز و تیغ ز هر غار بر شد غباری بمیغ (۱)
 ز منقار پولاد پران خدنگ (۲) گره بسته چون در دل خار سنگ
 کمان کج ابرو بمژگان تیر ز پستان جوشن (۳) بر آورده شیر
 کمند گره داده پیچ پیچ بجر گیرد گردان نمیکشت هیچ
 ز موزونی ضر بهای سنان برقص آمده اسپ زیر عنان
 بزنبوره (۴) تیز زنبور نیش شده آهن و سنگ راروی ریش
 زمین خسته از خون رنجیدگان هوا بسته از آه سنجیدگان ؟
 در جای دیگر نقل و میثی میخواهد و مستی میطلبد ، باده میجوید که فرخ پی و
 داروی درد وی باشد راهی تقاضا میکند که راحت انگیز روح او گردد آب ناری
 آرزو مینماید که با آن دفع خماری بکند و چنین اظهار میکند :-

(۱) بالکسر بمعنی ابر و بخار زمستان است

(۲) خدنگ :- تیر چوبین سخت و قسمی از چوب که از آن تیر سازند .

(۳) جوشن :- بافتح جنسی از پوشش مبارزان و قیل زره
 (ص ۲۶۲ شمس اللغت)

(۴) زنبوره و زنبورک نام اسلحه ایست و توپ کوچک و تیر کوچک .
 (ص ۳۷۵ شمس اللغت)

بیا ساقی از می مرا مست کن
چو می در دهی نقل بر دست کن
از آن می که دل را بدان خوش کنم
بد و زخ درش طلق آتش کنم
بیا ساقی آن می که فرخ پی است
بمن ده که داروی در دم وی است
می کوست حلوائی هر غم کشی
ندیده به جز آفتاب آتشی

* * *

بیا ساقی آن راحت انگیز روح
بده تا صبحی کنم در صبح
صبحی که بر آب کـ و ثـر کنم
حالا هست اگر تا بمحشر کنم

* * *

بیا ساقی آن آب نارم بده
هم از بهر دفع خمارم بده
خمارم مگر بشکنی ز آب نار
بدفع خمار می بد بنسان خم آر
اگر در بین داستانی از صف آرائی لشکر - حمله و جدال، قتل و قتال بحث نموده
و صحنه جنگی را تمثیل میکنند و میگویند

چو از هر دو سولشکر آراستند
یلان سر بسر مرد میخواستند
سیاست در آمد بگردن زنی
ز چشم جهان دور شد روشنی
ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک
چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک
ز شمشیر برگشته جائی نبود
که در غار او از دهائی نبود
نهنگ خدنگ از کمین کمان
نیا سود در یک زمین یکزمان
کمند از دهای مسلسل شکنج
دمن باز کرده بتاراج گنج
ز غریب دن زنده پیلان مست
نفس در گلوی هژبر ان شکست
ز بس تیغ برگردن انداختن
نیارست بس گردن افراختن
پدر با پسر کیستی بر آراسته
محا با شده مهر برخاسته
ستون علم جامه در خون زده
نجات از جهان خیمه بیرون زده
ز بس خسته تیر پیکان فشان
شده آبله دست پیکان کشان
چنان گرم شد آتش کارزار
که از نعل اسپان بر آمد شرار

در آغاز داستان خرابی از باد و جام میخواستند و اظهار میکنند :

بیا ساقی از باده بردار بند
به پیمای پیودن باد چند
خرابم کن از بادهء جام خاص
مگر زین خرابات گردهم خلاص
و هم وسیلهء رسیدن بمنزل مقصود و از الهه اندوه باده را میداند و هی خون
دختر رزمیخواهد و آن ذریعه گرمی مغز میجوید و میگوید :-

بیا ساقی از من مرا دور کن
جهان از می لعل پر نور کن
میی کو مراره بمنزل برد
همه دل برداو غم دل برد

• • •

بیا ساقی آن خون رنگین رز
در افکن بمغزم چو آتش بخز
میی کو خودم پای اغزی دهد
چو صبحم چراغ دو مغزی دهد
اگر در قسمتی از داستان پر خاش دو مبارز را شرح میکند و صحنهء کارزار را
استادانه مجسم مینماید و زد و خورد و گیرودار آنها را با کلمات مناسب
ادا میسازد میفرماید :

ز روسی برون شد با ورد گاه
یکی شیر بر طاس (۱) روبه کلاه

• • •

مبارز طلب کرد جولان نمود
بنام آوری خویشتن راستود

• • •

ز قلب ملک پیش آن تندمار
فرورفت جوشن دی ترک و ار
بپر خاش کردن کشادند چنگ
در آن پویه کردند لختی درنگ
ز شمشیر بر طاسی خشمناک
چوان مرد رومی در آمد بخاک
دگر رومی رفت وهم خاک دید
که بر طاس را سخت چالاک دید
چنین تا بمقدار هفتاد مرد
بقتل آمد از رومیان در نبرد
ملک زاده بود هندی بنام
بسی سر بریده بهندی حسام

(۱) نام یکی از پهلوانان قوی پنجهء روسی منسوب به شهر بر طاس که در حدود
روس و ولایت ترکستانست.

بر آن گر گشت در نده چون شیر مست
بر آشفته پولاد هندی بدست
بسی حمله کردند دست آزمای
سر بخت کس در نیامد ز پای
ملک زاده هندی چو شد سخت گوش
بر آور دشم شیر هندی بدوش
چنان را ند برنده الماس را
که سر در سم افگند بر طاس را
در حصه دیگری از شربت دلفریب ساقی دفع عطش میکند و عشرت و شادی
میخواهد و آب جوی بهشت در جام آتش سرشت میطلبند و بان آب و آتش درد
خود را دوا میسازد و میگوید :

بیا ساقی از شادی نوش و ناز
یکی شربت آمیز عاشق نواز
به تشنه ده آن شربت دلفریب
که تشنه ز شربت ندار دشکیب

• • •

بیا ساقی آن آب جوی بهشت
درا فگن در آن جام آتش سرشت
از آن آب و آتش مپیچان سرم
بمن ده کزان آب آتش ترم
و در جائی از ساقی سیمین ساق چراغ مغان در خواست میکند و از آن روشنائی
چشم و دل میجوید و میی میخواهد که با آن دفع رنج و محنت بتواند کرد و زمانی
از درد و غم رهائی بتواند یافت.

بیا ساقیا آن چراغ مغان
بیاور بمن بر میا و ر فغان
چراغی کز و چشم هاروشنست
چراغ دلم را از او روشنست

• • •

بیا ساقی آن می که محنت بر است
بچون من کسی ده که محنت خور است
مگر بوی راحت بجانم دهد
ز محنت ز مازی امانم دهد
اگر در داستانی هنگامیکه گلگونی دامن سپهر با اشعه زرین آفتاب زایل
میگردد میدان رزم می آید تا بخون مبارزان دلیر دامن زمین را گلگون
بسازد. میمنه و میسره - قلب و جناح - ساقه و کیمنگاه آراسته و تنظیم میکند.
از هم آوازی تبیره و درای صور قیامت بر پای میسازد. خروش کوس و خر مهره

و فریاد گاو دم و روئینه خم را بگوش جهان و جهانیان میرساند و میگوید :

سپیده چوسه-ربرزد از باختر سیاهی بخاور فرو برد سر
سپه را بیا راست خاور خدیو در اندیشه زان مردم آهی-بخ دیو

* * *

نخستین صف میمنه (۱) ساز کرد ز تیغ اژدها را دهن باز کرد
صف میسره هم بر آ راست چست یکی کوه گ-فتی ز پولاد رست
جناح آنچنه-ان بست در پیشگاه که پوشیده شد روی خورشید و ماه
ز قلبی که چون کوه پولاد بود پناهنده را دل بدوشاد-بود
چپ و راست آ راست از برق تیغ که آرایش گ-لبن از اشک میغ

* * *

تیره هم آواز شد بادرای (۲) چو صور قیامت دمیدند-زای
ز خاریدن کوس خارا شگ-اف پرافگ-نده سیمرغ در کوه قاف
ز فریاد خرمه-ره و گاودم علی الله برآمد ز روئینه-خم
در قسمت دیگر می جان پرور لایق و در خور برای رفع تشنگی تقاضا میکند.
در شب تیره رخشنده خورشید و جام جمشید میطلبد . از ساقی جامی و از گل
یا قوتی پیامی میخواهد . رخ خود را برنگ بادده بیمجاده گون بیمجاده گون
آرزو مینماید و میگوید :

بیا ساقی آن می که جان پرور است چو آب روان تشنه را در خور است
درین غم که از تشنه-گی سوختم بمن ده که می خوردن آ موختم

(۱) طرف راست لشکر را میمنه- طرف چپ آن را میسره- میانه آن را

قلب دنباله آن را ساقه جوانب و خود لشکر را جناح میخوانند .

(۲) درای :- جرس که او را گنجه نامند و آواز شور و غوغا . (ص ۳۱۵ شمس اللغت)

بده ساقی آن جام جمشید را شب تیره رخشنده خورشید را
مه کز فروغش شه زاع چهر ستاره عقیقی شود بر سپهر

بیا ساقی از باده جامی بیار زیبجاده گون گل پیامی بیار
رخم را بدان باده چون باده کن زیبجاده رنگی چو بیجاده کن

خلاصه نظامی در هر داستانی که در آن رزم و آوردی بوده و یازد ز دو خورد
و و گیر و داری بوقوع رسیده در آغاز آن ابیاتی چند که از آن بوی عشرت
طلبی و بزم آرائی استشمام میشده داخل کرده خواننده را باین واسطه از مجلس
بزم و شادی بعرضه رزم و دآوری و برعکس آن از صحنه پیکار و کارزار
به حلقه عشرت و سرور سوق میکند.

در پایان با تذکار چند بیت دیگر نشاط آور و روح پرور نظامی نبشته خود
را خاتمه میدهیم :

بیا ساقی آن می که ناز آورد جوانی دهد عمر باز آورد
بمن ده که این هر دو گم کرده ام قناعت بخو ناب خم کرده ام

بیا ساقی آن جام زرین بیار که ماند از فریدون و جم یادگار
می ناب ده عاشق ناب را بمستی توان کردن این خواب را

بیا ساقی آن آب چون ارغوان کز و پیر فرتوت گردد جوان
بمن ده که تاز و جوانی کنم گل زرد را ارغوانی کنم

بیا ساقی آن باده در دست گیر که از خور دانش نیست کس را گزیر
بیار آن جگر گوشه آفتاب که هم آتش آمد ز گوهر هم آب

بیا ساقی آن رنگت داده عبیر که رنگش ز خون داده دهقان پیر
 بده تا مگر جان در آید بچنگ دهد رنگت و آبش مرا آب و رنگ

* * *

بیا ساقی آن می که او دلکش است بمن ده که می در جوانی خوش است
 مگر چون بدان می دهان ترک کنم از و بخت خود را جوان تر کنم

* * *

بیا ساقی آن راح ریحان سرشت بمن ده که بر باد آمد بهشت
 مگر زان می آباد کشتی شوم و گر غرقه گردم بهشتی شوم

* * *

بیا ساقی آن آب آتش خیال در افکن بدین کهر با گون سفال
 گوارنده آبسی کزین تیره خاک بدو شاید اندوه را شست پاک

* * *

جهان غم نیرزد بشادی گرای نه از بهر غم کرده اند این سرای
 جهان از پی شادی و دلخوشی است نه از بهر بیداد و سختی کشی است
 چو دی رفت و فردا نیامد پدید یکک امشب بشادی بیاید چمید
 غم نامده خورد نتوان بزور که پیش از اجل رفت نتوان بگور

مکن جز طرب در می اندیشه ای

پدید است بازار هر پیشه ای (ختم)

رباعی

پیچیدن افعی بکمندت ماند آتش بمنان دید بندت ماند
 خورشید بهمت بلندت ماند اندیشه برفتن سمندت ماند

* * *

گر نعل سمند تو بر آهن ساید زو چشمه خضر در زمان بکشاید
 و رخصم تو بر آئینه رخ بنماید دست اجل از آئینه بیرون آید
 (حکیم از رقی هروی)

روانشناسی طفل

۴: روش و تقرب علمی در روانشناسی طفل

روش علمی: - ترقی و پیشرفت در روانشناسی طفل در طی سالهای اخیر بیشتر از استعمال و تطبیق روشهای علمی درین ساحه بوجود آمده است. شرایط علمی بطور کلی مشتمل بر استعمال روشهای دقیق تر و صحیح تر مشاهده و تعبیر معلومات و نتایج حاصله بر روش تعمیم استقرائی می باشد. از بکار انداختن این روش که یک کتله معلومات و اطلاعات مرتب و منظمی بدست می آید که در پیشگویی از حوادث طبیعی و کنترل آنها ممد و مفید می باشد.

یک شرط لازم مشاهده علمی گردآوری حقایق بطور منظم و سیستماتیک است بر طبق یک نقشه و پلان معین. روشهایی که بکار برده میشود باید قابل تأیید و تصدیق توسط مشاهدین دیگر باشد بعبارة دیگر لازم است مشاهده بین و مدققین دیگر از تطبیق روشهای مذکور عین همان نتایج را بدست آورند و این امر موجب میگردد که باید شرایط مشاهده بصورت واضح و صحیحی بیان گردد تا اینکه دیگران آنها را در تحت شرایط متشابه یا شرایط کاملاً متخالفی تکرار و نتایج خود را در قید تحریر آورده و آنها را با اساس صحیحی با نتایج اصلی مقایسه و مقابله کنند. روشهای علمی صریح و مشخص بوده و اصطلاحات توصیفی کاملاً معین و محدود یا نتایج مقداری را مورد استعمال قرار میدهد که از استعمال آلات و اسباب تجربی حاصل گردیده. مشاهدات علمی باید در زیر شرایط و عوامل کنترل شده بعمل آورده شود و بدین طریق تمام فکتور هائیکه

بر نتایج اثر می اندازند معلوم بوده و پیمایش می شود و فکتور هائیکه تجربه را مختل می سازد از بین برداشته میشود .

از معلومات و نتایجیکه توسط مشاهده علمی بدست می آید بر روش استقراتعمیم و کلیه استنتاج میگردد. نخست یک ساحه وسیع معلومات مرتباً بصورت جدول ترتیب داده میشود. بدین طریق ما میتوانیم توالی منظم و واقعات یکنواخت را تشخیص کنیم. ثانیاً یک فرضیه تشکیل داده میشود تا نتایج ایضاح گردد. و یک عده مشاهدات در یک زمره یا دسته عمومی شامل ساخته شود ثالثاً این فرضیه توسط مشاهده و تجربیب مزید تحقیق و آزمایش می گردد. در نتیجه یا قبول میشود یا ممتروک می گردد. تعمیماتیکه بدین نهج بدست می آید نسبت بروشهای تفکری که در بخش گذشته مورد بحث قرار گرفت اساس رصین تری را برای یک تصور و مفکوره یکمان فیانمنن ها یا حادثات طبیعی می سازد.

هرگاه مشاهدات با مراعات پاره از شرایط و تدابیر مقدماتی مناسبی بعمل آمد و از نقطه نظر تفکیر علمی مورد تنقید قرار داده شد یا بعباره دیگر به محک تجربه آزمایش گردد و صحت آنها باثبات رسید پس آنها بصفت یک کتله علم و معرفت سایننتفیک در ساحه مخصوصه خود عرض اندام میکنند علم و معرفت سایننتفیک در یک زمان واحد و معین حل مسائل را نشان میدهد که برای آنها روشهای موثری کشف گردیده است. این کتله حقایق مثبتة دائماً در پرتو تحقیقات تازه اصلاح و تعدیل میشود و چون روشهای جدیدی برای رفع مشکلات و معضلات قدیمه بدست می آید، بر حقایق مذکوره افزوده می شود. بنابراین ساینس همیشه بحالت تحول می باشد و تغییر و ترقی از اوصاف ممیزه آن شمرده می شود. ممکنست ساینس فردا از ساینس دیروز متفاوت باشد نه از اینجهت که تعمیمات سابق غیر صحیح بودند بلکه از اینجهت که تعمیمات لاحق صحیح تر اند.

هر ساله یا مقالهء سانتیفیک در حقیقت خلاصهء موقعیت و مرتبهء موجودهء یک موضوع است که با انکشاف ساحه های تازهء تحقیق و تتبع تحول می پذیرد. در اینجا امکان ندارد تمام روشهای مشاهدات علمی را که در توسعه وار تقا روانشناسی طفل کمک نموده شرح دهیم. یک عدد برگزیده تیپ های مهم ترین تحقیق شامل روشهای ذیل است بیوگرافی منظم، مطالعات حالت، مشاهدات مرتب، اندازه گیری پاپیمایش، روشهای احصائیه وی، تجربه، در ذیل بروءس مطالب روشهای مذکور می پیردازیم.

بیوگرافی های منظم - آغاز روش علمی در روانشناسی طفل در اطلاعات منظم تریکه بصورت بیوگرافی در بارهء انکشاف ذهنی و جسمی طفل داده شده، به مشاهده میرسد. چندی قبل از ۱۸۰۰ «تیده مین» اثر خود را که موسوم به «مشاهدات در باب انکشاف استعداد های ذهنی اطفال» بوده در جرمنی نشر کرد. در ۱۸۸۲ یک فزیولوژی دان جرمن موسوم به «پری بر» اثر مهم خود را که موسوم به «روان یا ذهن طفل» بود بمعرض انتشار گذاشت. در این کتاب دانشمند مزبور مشاهدات خویش را در بارهء فرزندش از زمان ولادت تا سن سه سالگی شرح میدهد. و این اثر هنوز مثال خوبی برای کوشش علمی در بیوگرافی نویسی است. یادداشت های مفصلی در وقت بعمل آوردن مشاهدات گرفته شده بود.

بعد از آن در اطراف یادداشت های مذکور بیوگرافی شکل و صورت گرفت موضوعاتی که درین اثربیان گردیده، انعکاسات در وقت ولادت، ظهور نخستین عکس العمل در مقابل نور، عکس العمل بدست گرفتن و امثالهم می باشد و همین موضوعات است که تفاوت بین این بیوگرافی و اطلاعات حکایتی غیر علمی را خاطر نشان می سازد. نوشتجاتی از قبیل بیوگرافی مولفه «پری بر» بر استعمال تخنیک های تجربی و مشاهده علمی را در تحت شرائط معین در آینده دلالت می نماید. در اثنای بیست و یاسی سال دیگر چند بیوگرافی اطفال کوچک که از نقطه نظر روانشناسی مفید بوده انتشار یافت.

اگر طریقه های منظم و خالی از غرض و تعصب علمی را والدین و دیگران بکار برند مشاهداتی که از طرف آنها بعمل آورده می شود دارای بعضی ارزشها از نقطه نظر روانشناسی خواهد بود. معیناً بطور کلی بیوگرافی ها دارای این نواقص و معایب اند. اولاً وضعیت هائیکه مشاهده می شوند در تحت شرایط معین مشاهده نمی شوند. بعباره دیگر شرایط مشاهده زیر کنترل و اداره مشاهده کنند نمی باشد؛ ثانیاً چند حالت قلیل و محدودی مشاهده می شود. اهمیت بیوگرافی ها بیشتر از این لحاظ است که آنها مسائل را برای مطالعه تجویز می نماید تا اینکه مسائل را بطور قطعی فیصله کنند.

مطالعات حالت: این روش رابطه قریبی به روش بیوگرافی دارد در این طریقه مطالعات مفصلی در باره اطفال منتخب در یک مدت مشخص و محدودی بعمل می آید. اطفال نورمال بدین طریق نیز مطالعه می شوند لاکن بیشتر اطفالیکه در انکشاف، آموزش یا اخلاق مشکلاتی را ایجاد می کنند در این روش مورد مطالعه قرار داده می شوند. یک مطالعه، حالت که بدقت و اهتمام کاملی صورت گرفته باشد مشتمل بر معلومات در باره خانواده و محیط اجتماعی طفل و وضعیت جسمانی و تاریخ و انکشاف او، تجارب تربیوی و اقتصادی او، عادات موجوده، سازگاریها و اوضاع اومی باشد. مطالعات حالت عموماً توسط مدققین تربیوی، اجتماعی یا روانشناسی که آزموده و دارای تربیه خوب و نظر آفاقی باشند بعمل آورده می شود این دانشمندان از ریکاردهای موجود، از سرگذشت خود طفل، از والدین معلمین و رفیقان او معلومات بدست می آورند و برای تکمیل این گزارشات مشاهدات صحیح و تخنیک های دقیق اندازه گیری نیز بکار برده می شود.

روش مطالعه حالت بحیث یک طریقه برای حل مسایل یک طفل مشخص بی نظیر میباشد. لاکن بحیث یک روش علمی باید از نتایج آن به کمال

دقت و احتیاط استفاده بعمل آید. بعباره دیگر باید نتایج روش مذکور مورد تنقید علمی قرار داده شود. تنها وقتی که مطالعات حالت های یک تعداد زیاد اطفال بدقت باهم مقایسه گردیده، یکنواختی ها، انحرافات و روابط علت و معلول در بین آنها کشف گردد، استنتاجات قابل اعتمادی میتوان نمود.

مشاهدات مرتب :- هرگاه مشاهداتی در باره پاسخها یا تلبیه های طفل در مقابل بعض حوادث طبیعی مطابق یک نقشه و پلان برویکار آورده شود که پیشتر ترتیب یافته است این تخنیک را می توان مشاهده مرتب یا مطابق پلان نامید. در این روش وضعیت ها و موقعیت هایی انتخاب می شود که در تحت شرایط عادی مکرر واقع میگردد و رفتار و کردار اطفال سنین مختلفه که دارای انواع تجارب مختلفه قبلی میباشند، بکمال دقت ثبت و تحریر می شود. یک پلان یا خاکه تیار برای بعمل آوردن مشاهدات استعمال می شود. فایده آن اینست که یک صفت مشخصه بطور یکنواختی زیر مشاهده و بقید تحریر می آید، دقت و توجه بصورت مرتبی - مرکب داده می شود. این تخنیک از باعث آزادی خود، یکی از بهترین طریقه هایی برای مطالعه رفتار و کردار طوعی اطفال است.

مثالهای بسیار خوب و متعددی برای مشاهده مرتب وجود دارد. چنانچه « پیازیت » انکشاف لسان، قضاوت و استدلال را در اطفال مطابق یک پلان و نقشه معینه مشاهده نموده و نتایج مشاهدات خود را بقید تحریر در آورده « توماس » روش مذکور را به مطالعه مسایلی مانند روابط اجتماعی بکار برده، « مک کارتی » و دیگران استعمال لغات و لسان را بوسیله این روش مطالعه نموده اند. « گیزل » در این زمینه کمک های بارزترینی نموده و یکی از طرفداران برجسته ترین این روش بوده، و علی الاکثر رفتار و کردار طفل را بوسیله تصاویر متحرک ثبت و ضبط نموده تا در آینده برای تحلیل و تدقیق

مفصل بکار برد و پاسخها و عکس العمل های یک طفل را به سنین مختلفه مقابل و مقایسه نماید.

یک صورت تعدیل و اصلاح شده روش مشاهده این است که یک قیپ مخصوص رفتار و کردار در اثنای دوره های گزیده و منتخبه وقت تحت مشاهده قرار داده و بقید تحریر آورده می شود. این تخنیک موسوم به «نمونه بندی وقت» است از بکار بردن این روش میتوان معتمد بودن مشاهده محدودی را معین نمود. بنا بر آن از استعمال نمودن تخنیک های احصائیه وی مناسبی میتوان دریافت نمود که برای بدست آوردن نتایجی که بصورت صحیحی مشخص و ممیز طفل باشد مشاهده تاجه اندازه طول داشته باشد.

از چنین مشاهدات دقیقانه رفتار و کردار یک بطور طبیعی واقع می شود تا روشهای که در آن برای کشف تغییر نتیجه در پاسخ و عکس العمل طفل شرایط بصورت مصنوعی ترتیب داده و کنترل کرده میشود تنها فاصله کوتاهی است اندازه گیری یا پیمایش: در روش اندازه گیری یا پیمایش مشاهداتی مقداری پاسخها و تلبیه های طفل در مقابل وظایفی که در زیر شرایط مستند در عرضه میگرد و بعمل آورده می شود اندازه گیری یکی از روشهای است که به پیمانه بیشترین استعمال میگرد و در اکثر تخنیک های تا کنون بیان شد، داخل می باشد. پیمایش فزینی یکی از انکشافات اولین در ساحه روانشناسی است. قد و وزن، ابعاد قسمت های مختلفه بدن، وجوه متنوعه عقه عضلانی، و دیگر اقسام و اشکال عکس العمل و تور (حرکتی) بوسیله آلات و سامان بسیار دقیق پیمایش شده است این روش در تدقیق وظایف بالنسبه ساده فزینولوژیک از قبیل سرعت آهسته زدن، حافظه برای انواع مختلفه مواد، مدت عکس العمل، و اقسام متنوعه تمیز حسی و امثال آنها نیز سالها استعمال و تطبیق گردیده است.

و ظایف پیچیده تر مانند هوش و امانت کاری و دیانت شعاری تنها در سالهای اخیر با موفقیت متوسطی پیمایش گردیده است بعد از تحقیقات پیشقدما نه روانشناسی معروف فرانسوی «الفر دبینه» پیمایش مشخصات و ممیزات ذهنی با سرعت زیادی پیشرفت نمود در الازونی «نارن دایک» و ترمین «از جمله دانشمندان و مدققین معتبری در انکشاف تست های ذهنی بوده اند. تست و آزمایش در روانشناسی یک روش معضلی گردیده که دائماً با اصلاح و انکشاف متعددی و صحت و موثوقیت انواع مختلفه اندازه گیریها ارتباط دارد.

در مطالعه و تحقیق مشخصات پیچیده تر شخصیت و کرکتر که برای آنها اندازه گیریهای صحیح ایجاد نگردیده است روشهای درجه بندی بکار برده میشود. درجه بندیها وسیله برای مقداری ساختن مشاهده و قضاوت میباشد و باید تا ایجاد روشهای دقیق تر بصفت تدابیر موقتی شناخته و تلقی شوند.

روشهای احصائیه وی :- انکشاف روش اندازه گیری در روانشناسی طفل با ایجاد روشهای درست ریاضی برای درست بکار بردن معلومات و نتایج بغرض واضح ساختن معنی و مفهوم آنها مقارن و متصادف واقع شده است. بدون معاونت تخنیک های احصائیه وی تعبیر و تفسیر درست نتایج خام اندازه گیری دشوار خواهد بود. بعضی مسائلی که در حل آنها روشهای احصائیه وی بکار برده میشود عبارتند از تعیین رابطه بین دو دسته پیمایشات، اهمیت اختلافی که بین دو دسته کشف می شود، درجه ای که بریک پیمایش میتوان اعتماد و اتکاء نمود تا عین نتایج را در صورتیکه بیشتر از یک مرتبه بکار برده شود تولید کند. روش های احصائیه وی وسیله مستقلی را در بدست آوردن حقایق مهمیانی سازند. بلکه آله مهمی برای درست بکار بردن و تعبیر نمودن نتایج، تست، مشاهده مرتب و مطابق پلان، درجه بندی و تجربه می باشند در این کتاب مثالهای متعددی برای ثبوت ارزش روش های احصائیه وی داده شده است

تجربه :- تجربه یکنوع مخصوص مشاهده است که در تحت شرایط معین

و کنترل شده بعمل آورده می شود و وضعیت ها و موقعیت ها را خود شخص تجربه کننده بوجود می آورد بدون اینکه انتظار بکشد آنها در محیط طبیعی طفل واقع شوند پاسخها و تلبیه های طفل ثبت یا پیمایش کرده می شود به مفهوم دلخواه خود، در یک تجربه تمام فکتورهای اثری که ممکنست بالای تجربه اثر اندازند ثابت و زیر کنترل نگهداشته می شوند بدون یک فکتور که عمداً تغییر داده می شود بدین ترتیب هر تغییر در پاسخها و تلبیه ها منسوب به عمل فکتور متمول میگردد که اکنون بحیث علت شناخته میشود لکن در اکثر مسائل روانشناسی طفل تنها بطور تقریبی این غایه را می توان عملی کرد. زیرا تمام فکتورهایی که اثری بالای تجربه وارد می سازند همیشه معلوم نیست و تنها فکتورهایی که بعقیده شخص تجربه کننده اثر و نفوذ زیاد ترین بالای نتایج می افکند کنترل می شود. از همین جهت تجارب در مزیت و قطعیت خود بسیار متفاوتهند. برای ایضاح مفهوم و تصور کنترل یک مثال ساده و بسیط کافیست اگر می خواهیم امانت داری و درستکاری نسبی پسران و دختران را در وضعیت و موقعیت مشخصی تحقیق و مطالعه نمائیم لازم است یک تعداد زیاد متحولات دیگر را نگذاریم در تجربه دخیل شوند. اگر دسته های پسر و دختر دارای یک سن، یک نژاد یک سان ذکا، از خانه های یکسان، و صاحب یک نوع تجربه و آموزش مدرسه و خارج مدرسه باشند پس این فکتور بحیث علل در نظر گرفته نمی شوند. اکنون هر تفاوتی که در بین دسته ها بمشاهده می رسد باید علت آنرا در جنسیت جستجو نمودند در اختلافات سن، نژاد، تعلیم و تربیه، ذکا یا وضعیت و پایه اجتماعی. لهذا با وصف این دقت و اهتمام لازم است نگذاریم فکتورهای دیگر به نتایج تجربه اثر خود را وارد سازند. یکنوع معمولی تجربه بدین ترتیب بعمل آورده می شود که دو دسته اطفال را که از هر لحاظ باهم متشابه می باشند، انتخاب نموده و یکی از آنها را که

دسته تجربی نامیده می شود ، بیک روش معین و مشخص تجربه معروض می سازند و دسته دیگر را که دسته کنترل خوانده می شود ، از این عمل دور نگه میدارند . تفاوت متنبه که در بین دو دسته به مشاهده میرسد در حقیقت تاثیر روش تجربه را نشان میدهد که در آن فکتور معینی را بحیث اجازه تاثیر داده اند . زیرا دسته های مذکور از هر حیث و لحاظ متشابه اند و تنها در یک فکتور موه ثرو مهم تجربی از هم تفاوت دارند .

تجربه و مشاهده صحیح از استعمال آلات دقیق برای کنترل موقعیت و ثبت نمودن پاسخها و عکس العمل ها آسان میگردد . ریکاردهای فوتوگرافیک اکثراً استعمال می شود . مشاهده کنندگان بالغ عکس العمل های طفل را از عقب پرده های یک طرفه تماشا می نمایند . این نوع پرده ها اجازه تماشا را به مشاهده کنندگان میدهد در حالیکه طفل هیچ خبر ندارد که او را تماشا و مطالعه میکنند . یک فهرست بزرگ مواد و سامان ستندرد شده استعمال می شود تا موقعیت های درست و مناسبی را برای اطفال زیر تجربه ایجاد و مهیا سازد در حالیکه آلات میخانیکی پاسخهای آنها را با صحت زیادی ثبت می کند .

پیشرفت در روشها : هدف نهائی روش در روانشناسی طفل بسط دادن روش تجربی صحیح و دقیق است گرچه موضوع این علم کنترل تجربی را نسبت به ساحه های دیگر سائینس مشکل ترمی سازد . هر سال مسایل جدید در دائره مطالعه صحیح و دقیق آورده می شود . روانشناسی طفل بصورت موجوده اش مجموعه و نتیجه تحقیقات دقیق و عالمانه ایست که در ظرف تقریباً شست سال بعمل آمده است . روانشناسی طفل در مستقبل شامل بسط و توسعه علم در زمینه های خواهد بود که تا کنون بصورت غیر کافی تحقیق شده است .

(باقیدارد)

سناغلی سید محمد اسحق عنبری

بامیدی که باز آید بهاری

بر آرم از نهاد دی دماري
فلک ریزد سرش هر دم غباري
زدست کس نیاید هیچکاری
بیاید برد یاران انتظاري
نهد مرهم بقلب داغداري
بامیدی که باز آید بهاری
بهار سبز خط گلعداري
وزد هر سونیم خوشگواري
بگوش آید صدای کبک و ساری
نوای مرغ زار از مرغزاری
بدان رنگی که می نوشد نگاری
شکوفه همچو طفل شیرخواری
ز طرف رود بارو آبشاري
بیاری در کنار جویباري
بکام دل کنم گشت و گذاري
کنند مستم ز جام بی خمازی
ازین بهتر چه عیش خوشگواري
بسر آرم شبی با ساز و تاري
بتحسین از تهء دل گفت باری

اگر باشد بدستم اختیاری
طرب معدوم گردیده که از برف
مگر چون غالب است اکنون طبیعت
برنگت بلبل آواره از باغ
که باز آید طیب درد مندان
بساز ایدل بتکلیف زمستان
بهار دلکش بسیار خرم
چمن سبز و هوا خرم شود باز
پرد بلبل بشاخ گل بعشرت
کند هر دم نوازش گوشه‌ها را
بکف گیرد قدح لاله بصحرا
زپستان درختان شیر نوشد
بگوش آید همی آهنگ موزون
نشستن خوش بود وقت بهاران
گاهی در کوه و گه در دامن دشت
که ناگه ساقی گلرخ بیاید
کشم رطل گران و دامن یار
چه خوش باشد که بایار و گلومی
سرودم این غزل بشیند بلبل

چو تو اسحاق بینی هموایان
ندیدم بذله گوی بیقراری

(۳۵)

عبدالعفو (غرقه)

غزل

ترا با غیر چون بینم مرا آتش بجایان افتد
 چنان آتش که از سوزش شررد راستخوان افتد
 سپردم جان شیرین در غمش فرهاد سان آخر
 نپنداری بکف وصل نکویان را یگان افتد
 بزخم سینه ام ناخن مزن جاننا ز مرگان
 مباد از ناله ام در عالمی شور و فغان افتد
 کسی کو میشود چون من جدا از دستان خود
 بفریاد و فغان و ناله کردن هر زمان افتد
 ز همراهان جدا گشتم بحسرت مبتلا گشتم
 بد ابر حمال آن رهرو که دور از کاروان افتد
 دل آواره خود را نشان تیر مرگان کن
 اگر خواهی نگاهای بر تو از چشم بتان افتد
 چو مرغ نیم بسمل (غرقه) در خون میتپد دائم
 دمی کورا نظر بر چشم آن ابرو کمان افتد

چند رباعی از مغربی

حالی باری بر آتشم تاچه شود	خاک در تست مفرشم تاچه شود
باناخوشی هجر خوشم تاچه شود	تو میکنی و من همیکشم تاچه شود
نقد دلم از غمت عیاری دارد	جان بیتو بر اندوه توکاری دارد
هرگز نسکنی ز نیک و بد یاد مرا	بیچاره کسیکه چون تو یاری دارد
از درد دل پر غم ایماه بترس	وی خفته از نالهء سحرگاه بترس
د ر هر نفس تعبیه دارم آهی	ای آئینه میگویمت از آه بترس

غرجستان

غرجستان که در بعض کتب غرجستان و در بعض دیگر غرجستان ذکر گردیده یکی از ایالات باستانی خراسان است و در اکثر کتب عربی و فارسی بانواع و نام های رنگارنگ از آن یاد گردیده است و آنرا که مقالته ذکر کردم و آنچه را در کتب موثق تاریخی و دواوین شعرا و کتب جغرافیا و امثالهم یا فتم بنویسم که قبل بر این تذکری از آن بمیان نیامده باشد.

حدود العالم من المشرق الى المغرب گوید: «رود مرو» از حد میان کوزکانان و غور از حد غرجستان بگشاید و بر بشین بگذرد. «بشین یکی از شهرهای غرجستان است. چنانکه جای دیگر گوید: «غرجستان ناحیتی ست قصبهء او بشین است، مهتر این ناحیت را «شار» خوانند، جایی بسیار غله و گشت و برزو آبادانست و همه کوهست و مردمان این ناحیت مردمانی اند سلیم و بی بد و شبا نهند و برزبگر». بهمین صورت در چندین جای دیگر این کتاب اسم غرجستان مذکور است. و صاحب «لغت فرس» زیر عنوان «شار» گوید نام پادشاه حبشه است و این بیت روحانی را شاهد میارد.

عزیز و قیصر و غفور را بمان که ورت نه شار مانند شیرج نه رای مانند دام ولی درین بیت نیز مراد از - شار، همان شار غرجستان است شاید وی التباس کرده باشد، همو گوید: بندر نام شهرست در غرجه و از دیبا جی این بیت را گواه میارد:

بسی خسرو نامور پیش از او شد ستند زی بندر (۱) شاریان
لغت فرس لفظ «غرچه» را بمعنای ساده لوح و ابله و کوهی تعبیر کرده است و
از بدیعی چنین شاهد میارَد.

بفرید دلت بهر سخنی روستائی و غرچه را مانی.

غرشستان چنانکه ذکر شد از روزگار قدیم با امرای محلی یعنی «شار» اداره میشد
این شاران که مشهورترین شان شار ابو نصر و پسرش «شاه شار» است وقتی بتحت
اداره سلطان بزرگ غزنه در آمدند، مگر پس از اندکی بهوای کوهسار و غرور قلاع
آهین و مشیده سر از اطاعت سلطان بزرگ باز زدند و بنای سرکشی و فرمانفرمائی
آزادانه را گذاشتند عنصری ملک الشعرای سلطان بزرگ محمود حصار و خطه
غرجستان را چنین می ستاید :

کنون عجبتر از آن فتح، فتح غرجستان که شد بدولت او مر سپاه او را رام
یکی حصاری کش سرهمی ستاره گرای بناش کیوان بالا و سنگ آینه فام
سپیده مرغ بر آن برج برفشاند پر رمیده رنگ بر آن سنگ بر گذارد گام (۲)
زمینش آهن و پولاد و برج گوناه کوه بسان بیشه سر برج او پر از ضرغام (۳)
چنان فگندی از منجنیق سنگ عدوی کز و شدی دل نور از نهیب او بظلام
عنصری بعد از آنکه بزرگی و شکوه غرجستان را وصف میکنند میگوید سپاه خسرو
مشرق یعنی یمین الدوله محمود بسیار نیرو و قوتی بسزا داشت و بطالع سلطان بفتح
آنجا موفق آمد والا کشودن قلعه ناممکن بود.

(۱) بندر: امروز نیز این ناحیه بهمین نام یاد می شود و یکی از نواحی
دایکندی است که در آن موقعیت دارد.

(۲) مراد این بیت چنانست که: از بس بلندی قلعه بالهای مرغ سپید (باز)
مانده می شود و حینیکه بر سر حصار میرسد از خوف رنگش میپرد.

(۳) زمینش مثل آهن و پولاد محکم و برجش همچو کوه بزرگ و مثل بیشه
بر سر برج پلنگان پر است.

چون شار غر جستان اسیر سپاه سلطان گردید او را کنده کردند و بجانب غزنین آوردند در بین راه غلامی که موکل و محافظ و نظارت محمد (شاه شار) بود ویرا گفت جهت من نامه‌ی بنویس که بخانه خود بفرستم شار را این امر نابهنگام و بیجا سخت آمد و از راه شوخی و مطایبه بزنی غلام نوشت که: ای قحبه نابکار میدانم که شب و روز خود را بخوشگذرانی و عیش و نوش و شرب خمر بامردان بیگانه و جوانان بلهوس سپری میکنی و از احوال و اطوار خانه و زندگی من هیچ اطلاع و خبری نداری و تمام زندگی و مایملکت مرا برهم زدی و صرف آرزوهای خود کردی و من از آنها بیخبر نیستم و قتی که بیایم سزای عملت را برایت خواهم داد و بدین شیوه نامه را باطناب نوشت و سرنامه پیست و بدست غلام داد. چون نامه غلام برای زنش رسید، زن بعد از خواندن و شنیدن نامه سخت بخوف و دهشت افتاد و فوراً خانه را ترک داد و بمنزل یکی از خویشاوندان قریب خود متواری گشت: چون غلام بخانه رسید خالی دید و تعجب کرد و پس از فحص و جستجوی زیاد زن را یافت و از صورت نامه آگاه شد و سوگند یاد کرد که او چنین نگفته است و شار از خود نوشته است. حالیکه این واقعه را به پیشگاه سلطان حکایت کردند بسیار بخندید و گفت هر که شار را چنین امری بیجا کند، بایست بهمچو عاقبتی گرفتار آید.

فرخی سیستانی اشاره بگرفتاری شار و بودن شار ابو نصر در دربار سلطان نموده گوید:

ترا آنجا غلامانند چون خوارزمشای شه

دگر چون میر طوس و زان گذشتی میر غر جستان

پس از آنکه غر جستان کشته شد سلطان ضیاع و املاک شار را خرید و ابو منصور دوانی قراتکین در آنجا حاکم گماشت؛ فرخی در مدح قراتکین قصیده بدین مطلع:

«مراد لیست که از چشم بدر سیده بجان
 بلای من زد لست اینت درد بی درمان
 سروده که بعضی از ابیات آنرا در اینجا شاهد قول بیاوریم :

میپهید سیه شاه شرق اب و منصور
 قرا تگین دوانی امیر غرنجستان
 سیاستی است مراورا که در ولایت او
 پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان (۱)
 در این دیار بهنگام شار چندین بار
 پلنگ و ار نمودند غرچگان عصیان
 بجز بصلح و بشایستگی و خلعت و ساز
 بسرهمی نتوانست برسد با ایشان
 دنبال این مدح و توصیف مردمان آند یار گوید اکنون که امیر قرا تگین بفرمان
 خسرو مشرق زمین درین ولایت حکمرانی دارد ، بصلح و امنیت می زنند مگر
 شار که سرکش شد .

جز آن سبک خرد شور بخت سوخته مغز
 که غره کرد مراورای بخ و یشتن شیطان
 باستواری جای و پیا پنداری که وه
 فریفته شد و از راه راست کرد گران
 چه گفت؟ گفت مرا جایگاه بر فلکست
 بمعدنی که همی زیر من رود کیوان
 زمینیان را با من کجا رود دیدار
 مرا نباشد جز با ستاره سیر و قران
 بر این حصار که من باشم ایمنم که مرا
 ز هیچ خلق نخواهد رسید هیچ زیان
 و در این جاز دلاوری و جسارت امیر قرا تگین و داد و سخاوت و عدالت و مردم
 داری و روش نیکوی او و وصف پسرای کرده تا آنکه گوید :

چه مایه مردم کز خانمان خویش برفت
 فرو گذاشت ضیاع و سرای آبادان
 زایمنی بوطن کردن اندر آمد باز
 بنام عدل توای یاد گار نو شر و ان
 بدان امید که نانی بایمنی بخورند
 غریب و اربپوشند جامهء خلقان

(۱) پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان : یعنی پلنگ نتواند رفت مگر
 آنکه دهنش از بهت و حیرت و خوف باز باشد .

فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام

فصل چارم، (۱)

«دورهء توقف»

«پس از سنه ۱۱۰۰»

در حالیکه در اعصار اولیهء اسلام بعلم و فن خدمت و حرمت نموده میشد از ظهور امام غزالی (که در سنه ۱۱۱۱ وفات کرده است) به بعد می بینیم که این حرمت رو بقلت گذاشته و متدرجاً تعصب شدت اختیار کرده است. کـرچه بطـور علی الاطلاق نمیتوان گفت که علماء و متفکرین بزرگ تنها از روی همین اسباب نمیتوانستند ظهور کنند. ولی درین شکی نیست که اسباب مذکور درین خصوص تأثیری، مهمی داشته است.

در عالم اسلام عصر ۱۲ دورهء توقف است؛ درین آوان آثار از ی ها، ابن سیناها جابر ها استنساخ، تلخیص و تشریح میگرد و با لمقابل تألیفات جدید و مستقل نادر آ بمیان آمد. یک سیمای در خشانیکه درین اثنا بنظر میخورد موسی ابن میمون (بین ۱۱۳۵ - ۱۲۰۴ است که در اندلس ظهور کرده است این حکیمیکه در هسپانیه تولد یافته، قسمت زیاد حیات خویش را در قاهره در تحت حمایهء صلاح الدین بزرگ (اولاد او گذرانیده است) بهترین اثار طبی او موسم به (وجیزات) میباشد. مشاء الیه در این اثر خویش قدرتی اظهار می نماید که توانسته است افکار جالینوس را نیز انتقاد کند.

(۱) این فصل چون از نشر در جای خود باز مانده بود جهت تکمیل اثر

مذکور درین شماره نشر گردید خوانندگان ملتفت باشند :

چون ابن میمون نیک طبیب خاندان سلطنتی بوده است بناءً^۲ علیه رسائلی در بارهء حفظ الصحه تحریر نموده که اخیراً این رسائل انموذج نشریات طبی قرار گرفته است. یک معاصر جوان ابن میمون عبداللطیف بغدادی است. عبداللطیف از بغداد بپاره رفته و بادانشمندان بزرگ آنجا تعارف بهم رسانیده و در بارهء ایشان اثری نگاشته است. محرر درین اثر خویش را جمع بقحط از زلزله هائیکه مصر در بین سالهای ۱۲۰۰ و ۱۲۰۲ بآن معرض گردیده است معلومات مفصلی داده و هم راجع بتدقیقات طبی که در مصر بعمل آورده ایضاحاتی میدهد و تعریفات جالینوس حکیم را در خصوص استخوان نکت مفصلی و عمود فقاری تصحیح میکند.

درین دوره آثاریکه راجع بدواسازی نگارش یافته رو بتزاید گذاشت قسمتی از اینها برخی از ادویه بسیط بوده است. مشهورترین این رسائل رساله ابن بیطار «وفاتش در ۱۲۴۸ است» میباشد. این بیطار از اندلس تاسوریه در تمام ساحل بحر سفید تدقیقات بعمل آورده برای فراهم آوردن نباتات و ادویه کوشیده، و بیش از هزار و چار صد ادویهء طبی شناسانیده است.

و نیز آثار مولفین قدیم و معاصر را که عدهء ایشان بالغ به یکصد و پنجاه نفر میشود باهم مقایسه کرده و معلومات خویش را در بارهء این نباتات بقید تحریر درآورده است این اثر محصول یک تبصر عمیق و یک مشاهده قوی میباشد. بزرگترین اثریکه در لسان عرب راجع به نباتات نگاشته شده همین است. سپس راجع به ادویه مرکبه آثار عدیدهء تحریر گردیده است. که در این میان در عصر ۱۴ اثر عطار، و تذکره داءود «که از انطاکیه بوده در ۱۵۹۹ وفات کرده است» شایان تذکر میباشد، بسیاری از محتویات این آثار به اروپا انتقال کرده و بسیاری از نامهای ادویه از شرق بغرب منتقل گردیده است. که از جمله آنها کلمه سیراب که مقابل بکلمه شراب عربی است و نیز کلمه جولپ که مقابل بکلمهء گلاب فارسی است میباشد.

در آغاز قرن چهاردهم با آثار طبیی محررین اسلام یکنوع خرافاتی که شبیه بسحر و افسون است بداخل شدن شروع کرد. و ازین رو حرکت علمی بیشتر روبرو به فتور گذاشت در اندلس در بین رجال طب افکار فلسفی حاکمیت بزرگی داشت. که ابن زهر و ابن رشد دو مثل بزرگ این جریان محسوب میگردیدند. ابن ظهر که در ۱۱۶۲ در شهر سیول وفات کرده است حکیم خاندانی یکی از موحدین بر علیه جراحی بوده و مهمترین اثر او موسوم به «التبیر» است.

این اثر در ۱۲۸۰ به معاونت یکنفر یهودی که از (ونه دیک) بوده از طرف (پروکیوس) به لاتینی ترجمه گردیده و چندین دفعه بطبع رسید. و چون این اثر به مشاهدات و تجارب شخصی، استناد مینماید نماینده یک استقلال تام فکری است. احتمال دارد سبب اینکه این اثر نسبت به عالم اسلام در ار و پایبشتر کسب موفقیت نموده است نیز همین باشد.

ابن رشد که در ۱۱۹۸ در فارس وفات نموده است. تلمیند و دوست ابن ظهر و یکی از بزرگترین اساتذء فلسفه، ارسطو بوده است این شخص ۱۶ اثر یکه موسوم به (الکلیات فی الطب) میباشد در ۱۲۵۵ به لاتینی ترجمه شده و بدفعات طبع گردیده. ابن رشد در این اثر خویش نشان نمیدهد که او متفکری به شیوه ارسطو میباشد. و بالعکس به قسمتهائیکه در این اثر عاید به فزیولوژی و پسیکولوژی است، این امر را تبارز میدهد، و افکاری رازی و ابن ظهر را باپو کرات و جالینوس مقابله نموده انتقاد میکند.

و بای بزرگی که در عصر ۱۴ دنیار تحت استیلا قرار داده بود باعث برین شد که در اندلس حکمای اسلام به تدقیق این آفت مستولی و وخیم مشغول شوند. ابن الخطیب که از غرناط است در خصوص این و بایک اثر بس مهمی نگاشته است. او درین اثر خویش میگوید: «از روی تجربه، تدقیق و معلومات صحیح به تحقیق پیوسته است، که سرایت، یک امر محقق بوده و مرض بواسطه البسه

ظروف و سایر اشیای مستعمل از یک شخص به شخصی دیگری از یک خانه به خانه دیگر سرایت میکند

و کشتی که از مملکتی که از مصاب بوباشده است آمده به بندری لنگر انداز شود و با درینجا نیز انتشار میکند. این آفت در بین افرادیکه تبحر به گریه و قبائلی بدوی که در افریقا زندگی دارند نتوانسته داخل شوند.

اگر این امر مد نظر قرار داده شود که در آن دوره در هر طرف دنیا چنین تصویری حاکمیت داشته است که و بایک عذاب الهی و غیر قابل مقاومت بوده در مقابل آن هیچ کاری نمیتوان انجام داد، فهمیده میشود که این مطالعات ابن الخطیب حایز بقیمت بزرگی بوده است.

ابن حطیمه که از حکمای فارس بوده در ۱۳۶۹ وفات کرده است در باره و بایک که قسمت ایمریای هسپانیه را خراب کرده است در ۱۳۴۸ اثری تحریر کرده است. این اثر بتمام آثار یک در بین عصر ۱۴ و ۱۶ در اروپا را جمع به این موضوع نگاشته شده است فائیت دارد. ابن حطیمه میگوید: در نتیجه تجارب متمادی دانستم شخصیکه به شخص مریض دیگری تماس نماید بعین آن مرض مبتلا گشته و عین آن عوارض را ارائه میدهد. اگر مریض اول خون استقر اغ بوده باشد مریض دوم نیز خون استقر اغ میکند اگر مریض اول معروض بآماس شده باشد در مریض دوم نیز این آماس هادر عین مواقع دیده میشود. و یا اینکه اگر مریض اول دارای دانه های باشد مریض دوم نیز دارای دانه ها میباشد. و مریض دوم نیز مرض رابعین شکل بدیگری سرایت میدهد.

برای دانستن اهمیت و ارزش این اقوال کافی است که این امر بخاطر آورده شود که هیچ یکی از حکمای یونانی از ماهیت امراض ساریه بحث نه نموده و محررین قرون وسطی نیز در باره این موضوع چیزی تحریر نکرده اند.

در دوره توقف بغیر از طب، آثاریکه در باره سائر علوم و فنون نگاشته شده است خیلی زیاد است.

ولی درینها اثر قهقرا و انحطاط نمایان می باشد. مثلاً با اینکه پس از عصر یازدهم راجع بکیمیا زیاده از چهل اثر تحریر یافته مگر اینها بچیزهاییکه قبلاً دانسته شده است معلومات نوینی نیفزوده اند:

ازین جهت است که مخالفت فیلسوف بزرگ تاریخ، و سیمای برجسته عصر، ابن خلدون (وفاتش ۱۴۰۶) بکیمیایلی هاشایان دقت است.

علم معدنیات به کیمیا ارتباط محکمی داشت. گرچه درین باره بشدر ۴۰-۵۰ اثر نگاشته شده بود که مشهورترین آنها اثریست که در ۱۱۵۴ از طرف شهاب الدین تیفاشی «در قاهره وفات کرده» بقید تحریر درآمده است شهاب در فصل بیست و پنج کتاب خود در باره ماهیت صفائی، قیمت، محل پیدایش فایده و سایر خواص احجار کریمه، معلوماتی مفصل میدهد.

مهمترین اثریکه از طرف علمای اسلام راجع بحیوانات نگارش یافته کنابی است که در ۱۴۰۵ از طرف محمد الامیری پنام (حیات الحیوان) تحریر یافته است. محرر این کتاب علاوه بر تجارب شخصی خویش معلوماتی را که در کتابخانهها موجود بوده تدوین کرده است. در بعضی قسمت های این اثر در باره ادویه که در بین خلق مروج بوده و نیز در خصوص روحیات خلق معلومات مفیدی موجود است در انسکلوپیدی های کوز لوغزالی که از طرف علمای اسلام تحریر گردیده برای حیوانات، نباتات، و احجار مواقع مهمی تخصیص داده شده است. مهم ترین اینها اثریست که از طرف زکریای قزوینی (وفاتش ۱۲۸۳) تحریر گردیده است ولی این اثر هنوز طوریکه شایان آنست بطبع نرسیده است. در نسخ خطی این اثر، رسم های زیبایی بمشاهده میرسد.

گرچه بسیاری از کتب و انسکلوپید های که از حکمت طبیعییه بحث مینماید وجود دارد، مگر اثر آنها این علم را بیش تر از نگاه فلسفی تدقیق میکند.

در بارهء مقیاسات و اوزان از طرف حازن اثری بنام (میزان الحکمه)
مرقوم گردیده که تنها قسمتی از آن انتشار یافته است حازن در ۱۲۰۰ در مرو
امرار حیات داشته است تدقیقاتی را که ثابت ابن قره در خصوص مقیاسات
روما بعمل آورده بود ، ادامه داده و مسایل عدیدهء را متعلق به کثافت در پیش
انداخته است .

آثار بس نفیس و مصوری در خصوص او توماتون ها ، ساعتها و بالخاصه
در بارهء آب ، سیماب و ائقال ، و نیز راجع به ساعتها نیکه باشمع های افروخته
حرکت مینماید وجود دارد (البحرى در ۱۲۰۶ اثر بزرگوار که در بارهء ماشین
وساعتها نگاشته است به اتمام رسانید . و این مهتمترین و نفیس ترین اثریست که
درین باب نگارش یافته است . و نیز درین آوان (در سنه ۱۲۰۳) دانشمندی
موسوم به رضوان راجع بساعت آبی که از طرف پدرش (محمد ابن علی)
در جوار یکی از دروازه های شهر شام ساخته شده بود اثری بقید تحریر
در آورده است . این ساعت آبی بمنزله آبداء بود که در عالم اسلام زیاده
مورد پسند واقع گشته و خاطره آن تا عصر ۱۶ پایدار بوده است . محررینیکه
درین باب اثری نگاشته اند از آرشمید ، اپولیونوس ، کته سپوس ،
بحث نموده و تمام معلوماتی را که در بارهء ماشین میدهند ، با یک اصابت
تامه قید مینمایند .

در سالهای ۱۳۲۰ عالمی موسوم به کمال الدین تجارب ابنی هشیم را تکرار
نموده توسعه داد . و عبور اشعه را از بین کره بلوری تدقیق کرده و بدین وتیره
کوشیده است تا انعکاس اشعه آفتاب را در قطرات باران معلوم نماید .
و بدین صورت امکان ایضاح منشأ قوسهای قزح ابتدائی و تالی را بدست
آورده است .

شهاب الدین القارانی که از علماء و قضات قاهره بود در ۱۲۸۵ وفات کرده است .
در مبحث علم نور اثری نگاشته و در آن پنجاه مسئله متعلق باین مبحث را

تدقیق کرده است. چون از جمله این مسایل سه مسئله برای سوا لاتیکه از طرف (شاه فرنگ های سجالیا) از علماء اسلام پرسیده شده بود جواب تشکیل میدهد، ازین جهت حایز اهمیت مخصوصی میباشد. این شخص عبارت از فردریک دوم است که در بین سنوات ۱۲۲۰ و ۱۲۳۰ از علمای اسلامی هسپانیه و مصر متعلق به فلسفه و هندسه سوالاتی پرسیده است. این سه سوال اینها است:

- ۱: - بیلچه های کشتی و راقها چرا در بین آب منکسر مینمایند؟
 - ۲: - شهر کانوپوس از چه سبب در حالتیکه به افق قریب است بزرگ مینماید؟ و نظر برینکه دشت جنوبی شهر از رطوبت آزاد است سبب آن چه میباشد؟
 - ۳: - اشخاصیکه در چشمان ایشان مرض کاتا را کت و یاد دیگر مرض موجود باشد در جلو نظر یکدسته لکه و نقطه های سیار مشاهده میکنند علت آن چیست؟
- شهاب الدین القارانی به تمام این سوالات جواب داده است.
- بالاخر در بین آثار بیلوگرافیک لازم است آنهایی را که متعلق به تاریخ طب و فن اسلام باشند از نظر گذرانیده شود. نخستین اثریکه درین باب نگاشته شده است. تاریخ فلسفه ابن القفطی است که در ۱۲۴۸ در شام وفات کرده است. این اثر محتوی ترجمه، حال ۴۱۴ نفر از اطباء، علماء و فلاسفه یونانی سریانی در اسلام میباشد این اثریکه خزینه معلومات است و بسیاری از معلوماتی را که در آثار یونانی موجود نیست بمای آموزد.
- طبقات الحکماء که از طرف اصبیه که (۱۲۷ در قاهره وفات نموده) طبیب و حکیم چشم میباشد، نگارش یافته اثری نیست که اهمیت آن کم تلقی گردد این اصبیه بحیات آثار ۶۰۰ نفر حکیم مشغول گشته و برای معرفی نمودن آنها از آثار بسیاریکه امروز موجود نیست. از هنروران کتب طبی استفاده میکند تمام تواریخ جدیدی که راجع به طب اسلام نگاشته شده است به این اثر استناد مینماید.

يك نظر اجمالی به سبزوار

از نظر رجال تاریخ و جغرافیه

مولنا، عین الدین محمد اسفزاری

از شعر و اعظم نویسندگان قرن نهم هجریست در زمان سلطان حسین بایقرا (متوفی ۹۱۱) میزیست علاوه ازینکه قریحهء خوش شعری داشت مورخ مشهور هم هست که بمورخ سبزوار شهرت دارد از جمله آثارش یکی تاریخ هرات بنام روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات و دیگری رساله ایست مشتمل بر منشآت و منا شیر و مکتوبات صاحب آثار هرات این مطلع را باو نسبت میدهند.

نه سرمه است آنکه می بینی بچشم آن پری پیکر
که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر
یکقطعه نثر از روضات الجنات فی اوصاف مدینته الهرات تخمیناً بطور
نمونه نوشته می شود.

چمن در ذکر ولایت اسفزار و بیان بعضی خصائص آن دیار -- دیگر از لطایف قصبات و بدایع ولایت خطهء اسفزار است که موء لد و منشأ موء لفست اگر تمامی خصایص آنرا کماهی تحریر نماید بعضی مطالعان که ندیده باشند تصور کنند که چون مسقط الراس و مقام استیناس مصنفست در اوصاف آن مبالغه می نماید ... اما از بیان بعضی چاره نیست. از قدیم الایام شهرت دارد که آنرا اباغچه هرات میگویند هر چند حالا سبب حوادث و فترات روزگاری

در غایت ویرانی و پریشانی است از آثار بقیه قدیمه آن معلوم نمیشود که
 پس جای معتبر و خطه عظیم نامور بوده . . . ورود نور غانان ورود
 ادر سکن بهم آمیخته در سرحد اسفزار محیطیست و عذوبت آب و لطایف
 مشارب و مواضع نزه و مزارع عجایب و رقت هوا و فسحت فضا و غایت اشجار
 و غرایب قنوات و انهار آن دیار از باغ ارم آیتی و از روضه الرضوان کتابتبیست
 چنانچه پور بهادر در باب آب و هوای آنجا تضمین کرده است :

هوای خطه سبز و آبر و آب ادر سکن - غنیمت دان که در جنت مگریابی چنین جارا
 و در زمان سلطان ابوسعید بواسطه فترات و انقلاب که واقع بود ، مردم
 هرات متفرق شدند مولانا شرف الدین عبد القهار ، که از فحول فضیلا ی
 روزگار بود و تخلص او به شریف مشهور ، تشریف حضور بدان ولایت
 آوردند چون از شرف مصافحه و ملاقاتش دست دارد .

در وصف حال و لطافت ظلال و زلال آنجا این مصرع بدیهه انشا کرد
 دارد نشانی از بهشت آب و هوای اسفزار این مصرع دیگری مرا اتفاق
 افتاد .

مطابقه مقتضی حال را ، که مصرع : اکنون زیمن مقدمت دارد به جنت افتخار
 و امیر جلال الدین فرخزاد طبسی ، که ارشد احفاد عظام امیر نورالدین
 جلال الاسلامت که از اعیان دولت حضرت امیر بزرگ بوده ، در خلال همین
 سال که تحریر این اوراق موءلف را اشتغال می بود و بطریق عبور بدان ولایت
 رسیده بود از ظلال اشجار او آسوده و از زلال انهار او تجرع فرموده و ریاض
 و حیاض آنرا دیده و از اطراف واکنای آن مستفیض گشته
 این رباعی به نظم آورده بود و پیش من فرستاده .

سبزواری زروضه یاد گاری بوده است

سبزواری مخوان که سبزه زاری بوده است

صحراش که اشک مرغزار را مست

در فصل خزان تازه بهاری بوده است.

من نیز این دوبیتی بهمان قافیه وردیف آن رباعی ساختم رباعی :

سبزواری که خرم چون بهاری بوده است

از رهگذر شاهسواری بوده است

هر لاله و سبزه ای که آنجاه بینی

روی بینی و خط نگاری بوده است

و مرا در خاطر است که در بازار قصه او می گفتند که : هزار و دویست

دکانست بعد آنچه در محلات و بلوکات بوده و قلعه میان قصه

اونیز حصار حصین و قلعه متین بود و مسجد جا مع قصبه در

اندرون قلعه است و دریم این حصار معمور میبود تا وقتی که خلیل هند و را

سردار سپاه بابر سلطان بوده به جانب قندهار و سجستان رفت .

• •

•

می در کف من نه که دلم پرتابست وین عمر گریز پای چون سیمابست

بشتاب که آتش جوانی آبت بر خیز که بیداری دولت خوابست

• • •

از زلف تو باد گل سواری آموخت و ز خط تو مشک مه نگاری آموخت

جان از سخت بزرگواری آموخت و هم از دهن تو خورده کاری آموخت

(مغربی)

ابوالحسن علی هجویری

ملقب به دادا گنج بخش

سفرهای هجویری :

هجویری برای تحصیل معرفت و کسب فضل و دانش و زیارت عرفا و دیدار دانشمندان و بزرگان زمان خود سفرها و سیاحتهای دور و درازی بدو و نواح غزنین کرده و یک قسمت عمر خود را دور از میهن و زادگاه مألوف خود بسر برده است و حتی در غربت و دور از دیار آبائی خود وفات کرده است .

سنه و تاریخ سفرهای وی بطور قطع و یقینی معلوم نیست ، اما میتوان از مقایسه سال حیات و وفات آن بزرگانیکه هجویری ایشانرا در دیار مختلف دیدار کرده است تاریخ بتخمین حدس زد .

چون هجویری خودش چسته چسته در ضمن گزارش و بیان چشمدیدهای خود بر ای اثبات و توضیح برخی از مطالب استشهاداً از سفرهای خود و امکنه‌یی که در آنها در هنگام حدوث و ظهور وقایع خاص و مهم میزیسته تذکری میدهد اینک از زبان و بیان خود وی بذکر بعضی بطور اجمال میپردازیم . نگفته بناید بگذریم که قراریکه خواهیم دید ، چون آثار هجویری بجز دو تایی آن دیگر همه فعلاً در دست نمیباشند ، از خصوصیات و وقایع جزئیة زندگانی وی که سفرها و سیاحتهای او نیز شامل آن خصوصیات میباشد معلومات بیشتری نتوانستیم فراهم کنیم . بنابراین در اینجا محض از آن قسمت اسفار و گشت و گذاری تذکر خواهیم داد که در کشف المحجوب بقلم خود هجویری مندر جست .

۱- ماوراء النهر :

سفره جویری ببلا دماوراء النهر ازین دو جملهء کشف المحجوب استنباط میگردد:

الف : « پیری دیدم از اهل ملامت بما وراء النهر... » (ص ۵۹)

ب : « مرا وقتی بایکی از ملامتیان ماوراء النهر صحبت افتاد... » (ص ۷۸)

۲- خراسان :

«... بر خاستم قصد سفر خراسان کردم ، اندران ولایت... بدهی فراز رسیدم » (ص ۸۰).

۳- طوس :

۱ : « از شیخ المشایخ ابوالقاسم گرگانی رح بطوس پرسیدم... » (ص ۷۸)

ب : « منکه علی بن عثمان الجلابی ام وقتی مرا واقعه یی افتاد و طریق حل آن بر من دشوار شد قصد شیخ ابوالقاسم گرگانی کردم بطوس ، ویرا اندر مسجد در سرای خود یافتم... » (ص ۲۸۷)

آذربایجان :

« وقتی من باشیخ خود میرفتم اندر دیار آذربایجان ، مرقعه داری دوسه دیدم که بر خر من گندم ایستاده بودند... » (ص ۶۶)

۵- مهنه :

« وقتی بمهنه بر سر تربت شیخ ابوسعید رضی الله عنه نشسته بودم... »

۶- سرخس :

«... و از خواجه امام خزایی شنیدم به سرخس که گفت کـودک بـودم و بمجلسی رفته بودم... »

۷- شام :

«... و منکه علی بن عثمان الجلابی ام بشام بودم بر سر روضهء بلال موءذن پیغامبر صلی الله علیه و سلم خفته بودم ، خود را بمکه دیدم اندر خواب... » (ص ۱۲۱)

۸- بیت الجن :

در واقعه وفات مرشد خود (ابو الفضل ختلانی) مینویسد « و آنروز که ویرا وفات آمد به بیت الجن بود و آن دیهی است بر سر عقبه میان بانبار و دودمشق سر بر کنار من داشت .. » چون بقول خزینه الاصفیا ابو الفضل ختلانی در سال (۴۵۳) در گذشته است پس هجویری همدرین سال در بیت الجن اقامت داشته است :

۹- دمشق :

۱: « روزی شیخ من رضی الله عنه از بیت الجن قصد دمشق داشت بارانی آمده بود و اندر گل بدشواری میرفتم ، شیخ را نگاه کردم نعلین و جامه وی خشک بود ... » (ص ۲۸۷)

ب: وقتی من از دمشق بادریشی قصد زیارت ابن معلی کردم و وی بروستای رمله میبود ... »

۱۰- عراق :

« و من ابو جعفر صیلائی را دیدم ، با چهار صد مرد اندر عراق پراکنده ... » (ص ۳۱۳)

۱۱- کوفه :

« یافتم پیری را از محتشمان متصوفه رحمهم الله تعالی از بادیه برآمده بود فاقه زده ورنج کشیده ، بیزار کوفه اندر آمد ... »

۱۲- بسطام :-

« و مرا که علی بن عثمان الجلابی ام وقتی واقعه یی افتاد و بسیار مجاهدت کردم ، برامید آنرا که واقعه حل شود ، نشد . و وقتی پیش از آن مرا از آن چنین واقعه افتاده بود بگور شیخ ابو یزید رحمة الله علیه مجاور شده بودم تاحل شد . این بار نیز قصد آنجا کردم و سه بار بر تربت او مجاور شده بودم تاحل شود نشد ... » (ص ۸۰)

(باقی دارد)

فارغ التحصیلان سال ۱۳۳۴

رشته ادبیات

- ۱- غلام نبی واثق (معلم لیسهء چارپیکار)
- ۲- حبیب الرحمن هاله (مدیر تحریرات موسسات صحی)
- ۳- عزت الله آموزگار (عضو تفتیش صدارت عظمی)
- ۴- محمد موسی ساکا (معلم در موسسه لسان انگلیسی)
- ۵- حفیظ الله کریمی (معلم لیسه نوی کابل)
- ۶- وکیل احمد (عضو تفتیش صدارت عظمی)
- ۷- محمد هاشم (عضو تفتیش صدارت عظمی)
- ۸- محمد عمر قریشی (روز نامه نگار انیس)
- ۹- محمد حیدر میا خیل (مدیر نشریات پوهنتون)
- ۱۰- اسد الله (عضو تفتیش صدارت عظمی)

رشته تاریخ و جغرافیه

- ۱- محمد جان ژوبین (معلم در لیسه غازی)
- ۲- عبدالقیوم (معلم لیسه حربیه)
- ۳- عبدالرسول (محرر عرفان)
- ۴- محمد حسن صافی (مدیر شعبه لغات پښتو تولنه)
- ۵- محمد نور (معلم دارالمعلمین)
- ۶- سید سعد الدین (معلم لیسه تجارت)
- ۷- محمد انور محمد عباس (معلم در قندهار)
- ۸- محمد اکبر (معلم لیسه حربیه)
- ۹- شیر آقا (عضو تفتیش صدارت عظمی)
- ۱۰- عزیز الدین (معلم ابن سینا)
- ۱۱- اکرام الدین (عضو تفتیش صدارت عظمی)
- ۱۲- محمد حفیظ (معلم لیسه استقلال)
- ۱۳- فتح محمد (معلم لیسه حربیه)
- ۱۴- محمد انور سید احمد (معلم ابن سینا)
- ۱۵- محمد صدیق (معلم جوقی (مصرف تحصیلات عالی تر در مصر)

بداشتن این کتب که از نشریات فا کولته ادبیات است کتابخانه
خود را زینت بخشید :

۱- علم تربیه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد ۱۵ افغانی

۲- علم بدیع اثر استاد ملک الشعراء بیتاب » ۴ »

۳- علم عروض و قافیه » » » ۴ »

۴- دستور زبان فارسی » » » ۱۵ »

۵- گفتار روان در علم بیان » » » ۳ »

کلکسیون سال گذشته و شماره های قبلی مجله ادب را نیز
پس از آنکه آرد به دست آورید .

فراموش نفرمائید که قیمت اشتراك مجله ادب جهت خدمت
مستداران عالم خلی نازل تعیین گردیده است .

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	»	۸ »
ولایات	»	۱۲ »
خارج	»	یک و نیم دالر
این شماره		۳ افغانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library